



روانشناسی تربیتی و کاربرد آن در آموزش

استاد: دکتر علی سعیدی

(توضیحات استاد به انضمام اسلایدها - جلسات اول تا شانزدهم)

تهیه و تدوین: دبیرهای محترم. (پودمان اول بهار ۱۳۹۹)

ارسالی کاربران ایران استخدام

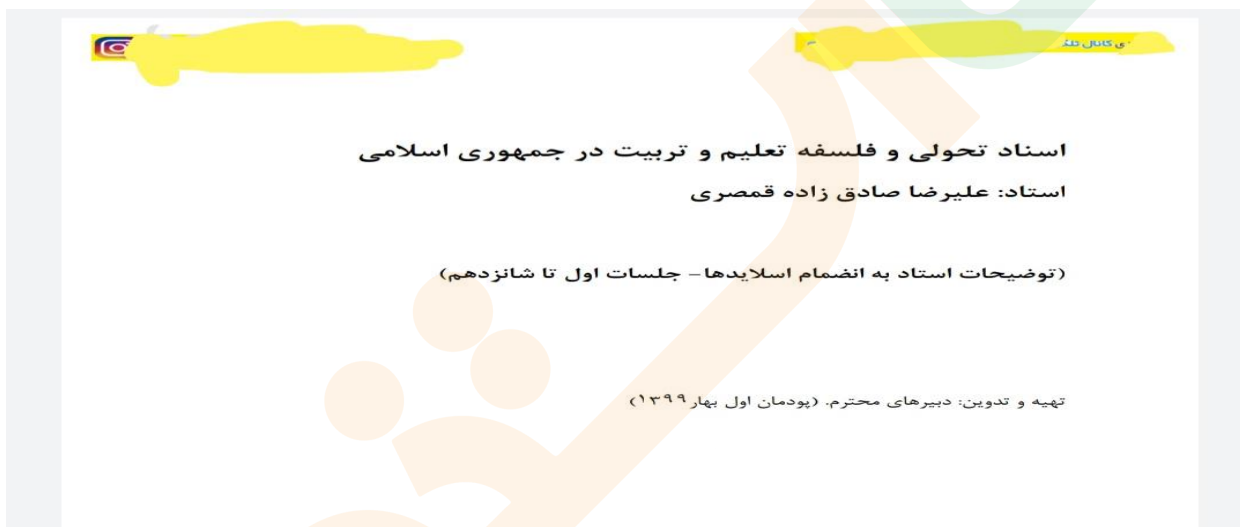


صحبتی دوستانه با خوانندگان عزیز و محترم:

۱- این جزوه با تلاش و همت دبیرهای محترم در پودمان اول ۱۳۹۹، تهیه و تنظیم شده است. (تمام توضیحات در کلیپ های درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن در آموزش از جلسه اول تا شانزده، تایپ شده است).

۲- متأسفانه به علت کمبود وقت و نیروی کم برای همکاری، از جلسات به ۱۶ بعد (اگر وجود داشته باشد) نمیتوانیم آماده کنیم. بنابراین، از دوستان تقاضا داریم جزوه جدید درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن در آموزش برای جلسات ۱۶ به بعد (اگر وجود داشته باشد) به همین روش آماده کنند.

۳- از نشر این جزوه به نام خودتان یا به نام و آدرس هر کانال یا پیجی کاملاً ممنوع و غیر شرعی است. دبیرانی که در تهیه این جزوه تلاش کردند، از انتشار این جزوه به نام هر کانال و پیجی ناراضی هستند (مانند عکس زیر).



۴- تمامی دوستانی که در تهیه این جزوات سهم بزرگ و کوچکی داشتند و از تلاش و همکاری دریغ نکردند از دعای خیر خوبتان فراموش نکنید. و برای شادی، موفقیت، سلامتی و سربلندی آنها دعا کنید.

سپاس فراوان!!!



جلسه اول درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

عرض سلام دارم خدمت مهارت آموزان عزیزی که بیننده و شنونده ی سلسله مباحث درس های روانشناسی تربیتی خواهند بود. درسی که من در خدمت شما هستم، درس روانشناسی تربیتی است. در درس روانشناسی تربیتی قبل از اینکه ما به بحث در مورد مطالبی که در این سلسله درس ها ارائه خواهد شد بپردازیم میخواهم آن سرفصل هایی که در این درس رو که در طول دوره شاهد خواهیم بود، خدمتتان ارائه بدهم.

عناوین و سرفصل های دوره

- ❖ آشنایی با روانشناسی (تعریف، موضوعات، رویکردها و کاربرد)
- ❖ روانشناسی تربیتی (تعریف، مفاهیم، معلمان اثربخش، روش های پژوهش)
- ❖ رشد انسان (رشد شناختی، رشد اجتماعی و عاطفی، رشد اخلاقی)
- ❖ مروری بر نظریه های یادگیری (نظریه های رفتاری و شناختی)
- ❖ تفاوت های فردی (عوامل موثر بر رفتار، احساس و ادراک، هوش)
- ❖ تفاوت های فردی (سبک های تفکر و یادگیری، انگیزش)
- ❖ فرایندهای شناختی (توجه، مفهوم آموزی)
- ❖ فرایندهای شناختی (حل مساله، خلاقیت)
- ❖ مدیریت کلاس درس (رفتارهای هنجار و نابهنجار)
- ❖ دانش آموزان با نیازهای ویژه (اختلالات یادگیری، رفتاری)

همانطور که مشاهده می کنید عناوین و سرفصل های دوره، برنامه ریزی و طراحی که شده اند این موارد می باشند. یکی آشنایی با روانشناسی تربیتی را خواهیم داشت که در این قسمت به تعریف، موضوعات، رویکردها و کاربردهای روانشناسی می پردازیم، چون دوستانی که ما در خدمتشان خواهیم بود از گروه های مختلف هستند یعنی ممکنه بعضی ها در مقطع دوره ابتدایی تدریس کنند، بعضی در دوره متوسطه و در رشته های مختلفی تدریس خواهند داشت، بهتر است که اول با خود روانشناسی، یک علم آشنا بشوند. در درس بعدی ما به روانشناسی تربیتی و معرفی درس های روانشناسی تربیتی خواهیم پرداخت و خود. روانشناسی تربیتی را تعریف می کنیم. مفاهیم را خدمت شما عرض می کنیم به بحث معلمان اثربخش و آموزش کارآمد می پردازیم و همچنین روش های پژوهش در روانشناسی تربیتی را مورد بررسی قرار می دهیم. رشد انسان، سومین بحثی هست که در خدمت شما خواهد بود که در قسمت رشد، ما به رشد شناختی، اجتماعی و عاطفی و همچنین رشد اخلاقی می پردازیم. از آنجایی که روانشناسی رشد، یکی از موضوعات اصلی روانشناسی است و خودش یک کتاب جدا و موضوع جدایی هست، دانشجویان در یک درس با روانشناسی رشد آشنا می شوند ولی در اینجا که درس روانشناسی تربیتی در خدمت شما هستیم، ما بیشتر روی رشد شناختی که از جمله مباحث اصلی روانشناسی تربیتی هست، متمرکز می شویم. ما در دنباله بحثهایمان مروری بر نظریه های یادگیری خواهیم داشت که در نظریه های یادگیری دو دسته نظریه های رفتاری و نظریه های شناختی را بیشتر مدنظرمان خواهد بود. باز هم خدمت شما عرض می کنم، چون روانشناسی یادگیری، یکی از مباحث اصلی روانشناسی تربیتی است، ما نمی توانیم همه نظریه ها را یکجا بگیم ولی در اینجا به صورت مروری به این موارد خواهیم پرداخت. در بحث بعدی به تفاوت های فردی خواهیم پرداخت. عوامل مؤثر بر رفتار، احساس، ادراک و به ویژه هوش یکی از مباحث اصلی ما در این سلسله بحث ها خواهد بود. در درس بعدی به تفاوت های فردی تحت عنوان سبک



های تفکر یادگیری و همچنین انگیزش می پردازیم. انگیزش یکی از موضوعات اصلی روانشناسی تربیتی هست که همهٔ معلمان با این موضوع سر و کار دارند. مشخص شد که بدترین شرایطی که برای یک معلم می تونه ایجاد استرس کند، شرایطی هست که معلم با دانش آموزانی سر و کار داشته باشد که انگیزهٔ پایینی داشته باشند. خب، معلم باید ایجاد روش های انگیزه در دانش آموزان بداند و در این درس با ما با نظریه های مختلف و راهکارها و راهبردهای مختلف راجع به ایجاد انگیزه وجود داره، آشنا می شویم. فرآیندهای شناختی تحت عنوان توجه، مفهوم آموزی را ما در یک بحث باز خدمت شما ارائه خواهیم داد که بحث مفهوم آموزی یا مفهوم سازی از جمله پایه های تفکر و درس های روانشناسی تربیتی محسوب می شود. حل مساله ، خلاقیت که این روزها روی آنها تأکید زیادی می شود در آموزش و پرورش از جمله مباحث بعدی خواهد بود که مورد توجه قرار خواهند گرفت. و بالاخره مدیریت کلاس درس، در بحث مدیریت کلاس درس مشخص شده که انتظاری که اغلب به دانشجویان و یا کسانی که در دوره های روانشناسی تربیتی شرکت می کنند، دارند اینه که شیوه ها و فنون مدیریت کلاس را یاد بگیرند. خب، باز هم معلمان مشخص شده در بعضی کلاس ها و تحقیقات نشان داده که 50٪ وقت معلم صرف مدیریت کلاس درس می شد، کنترل، نظم. و ما در این بحث ها خواهیم داشت این مبحث را که چگونه می توانیم مدیریت بهتری بر کلاس درسمان داشته باشیم. و در آخرین بحث، بحث اختلالات یادگیری و رفتاری را داریم. حالا این اختلالات فراتر از اختلالات یادگیری و رفتاری هستند، ولی چون وقت ما شاید بیشتر اجازه نده، به این بحث خواهیم پرداخت.

فهرست کلیپ های درس روانشناسی تربیتی			
درس	شماره	عنوان کلیپ	موضوع
درس اول - آشنایی با رشته روانشناسی	1	مقدمه درس روانشناسی تربیتی	معرفی خود - عنوان دوره - چند نکته روانشناختی راجع به آموزش مجازی
	2	معرفی اهداف و سرفصل های دوره	مرور مختصر عنوان ها و سرفصل های دوره روانشناسی تربیتی
	3	تعریف روانشناسی	تعریف روانشناسی - توضیح اصطلاحات مهم تعریف (علم-رفتار-ارگانیسم)
	4	تاریخچه مختصر روانشناسی	از موضوعات فلسفه-جدایی فلسفه-تغییر موضوعات مورد مطالعه-اولین آزمایشگاه روانشناسی
	5	رویکردهای مختلف روانشناسی (قسمت اول)	معرفی رویکرد-بیان نام رویکردها-توضیح رویکرد زیستی و رفتاری
	6	رویکردهای مختلف روانشناسی (قسمت دوم)	توضیح رویکرد شناختی-روانکاوی-پدیدار شناختی
	7	شاخه ها و موضوعات روانشناسی	معرفی مختصر رشته ها، گرایش ها و موضوعات مختلف روانشناسی
	8	اهداف روانشناسی	تشریح اهداف چهارگانه علم روانشناسی (توصیف، تبیین، پیش بینی و کنترل رفتار)

من هم هر کدام از این مباحثی که خدمتان گفتم را در یک سلسله درس ها و بخش های کوچکتری ارائه می دهیم خدمتان قبلا برنامه ریزی و طراحی شده اند. به عنوان مثال در درس اول، ما با روانشناسی تربیتی به عنوان مقدمه خدمتان عرض می کنم، اهداف و سرفصل ها را گفتیم، تعریف روانشناسی، تاریخچهٔ مختصر روانشناسی، رویکردهای روانشناسی رو خواهیم داشت و شاخه ها و موضوعات روانشناسی و اهداف آن را با هم بررسی می کنیم.

چند نکته راجع به یادگیری مجازی
(۱) فعال ساختن خود (۲) مطالعه منابع (۳) مدیریت زمان (۴) محیط یادگیری مناسب

ولی قبل از اینکه من خواسته باشم درس را شروع کنیم و به مباحث اصلی بپردازیم، ذکر چند نکته لازمه راجع به یادگیری مجازی. ما در حال یادگیری مجازی هستیم. یعنی دوره ای که دارد ارائه می شود، هدفش این است که جایگزین مناسبی برای یادگیری های حضوری بشه. هر چند این ممکنه خیلی امکان پذیر نباشد ولی اگر به چند نکته از آموزه های روانشناسی تربیتی دقت داشته باشیم



می‌توانیم این بحث و درس را تا حد ممکن بهتر و بهینه‌تر بسازیم. اول اینکه در یادگیری‌های کلاسی معمولاً معلم و فراگیر به صورت فعالانه با همدیگر تعامل دارند. این تعامل باعث می‌شود که خیلی از نقایصی که ممکنه در جریان یادگیری وجود داشته باشه، برطرف بشه. اما چون این تعامل وجود ندارد در یادگیری مجازی و آموزش مجازی، شما باید حتماً خودتان را به صورت فعالانه درگیر موضوع بسازید. یکی از کارهایی که شما می‌توانید به صورت فعال، درگیر موضوع باشید این هست که یادداشت برداری‌هایی داشته باشید و در حین ارائه درس یک توقف‌های کوتاهی داشته باشید و بعد از دیدن هر مبحث کوتاه، یک تأمل و تعمقی در بحث‌های ارائه شده داشته باشید تا درگیری ذهنی بیشتری با موضوع به وجود بیاید. منابع مختلفی، ما در این دوره معرفی خواهیم کرد خدمتتان که این منابع را ما توصیه می‌کنیم حتماً این منابع مورد مطالعه قرار بگیرد. حالا یک سری منابع برای خود درس هست که من خدمتتان معرفی می‌کنم. مدیریت زمان باید داشته باشیم. باز یکی از مشکلاتی که در یادگیری مجازی وجود داره اینه که فرد هر زمان خواسته باشه اون یادگیری را انجام بدهد یا اون فیلم‌ها را مشاهده کند، محدودیت زمانی وجود ندارد، ممکنه که در دام خطاهای مدیریت زمان بیفته. یعنی اینقدر کارها را به تعویق بیندازد که فرصت‌ها را از دست بدهد. بنابراین یک برنامه‌ی منظم روزانه می‌تونه خیلی به ما کمک کنه تا یادگیریمان بهتر اتفاق بیفتد و آخرین مورد این هست که یک محیط یادگیری مناسبی برای خودمان فراهم کنیم. فراهم کردن محیط یادگیری مناسب، به این معناست که ما باید یک اتاقی، یک محل مناسبی برای مطالعه داشته باشیم و تنها کاری که انجام می‌دهیم در این محل، مطالعه و یادگیری باشه. باز ما معمولاً با موبایل ممکنه و یا با کامپیوتر این سلسله درس‌ها را ببینیم. خود. اینها می‌توانند مانعی برای تمرکز ما باشند. چندین فعالیت وقتی همزمان با موبایل انجام میشه، با کامپیوتر انجام می‌شود، خودش مانع یادگیری هست که این مورد را باید دقت داشته باشیم. در دنباله مبحث، من چند تا از منابع اصلی این درس را خدمتتان معرفی می‌کنم. منابع روانشناسی تربیتی متعدد هستند ولی چند تا از مهمترین‌ها عبارتند از: یکی از منابعی که جزو سرفصل‌ها و جزو منابع اصلی درس به شمار می‌رود، کتاب **روانشناسی پرورشی نوین، تالیف دکتر سیف** هست که سلسله مباحث مختلفی که سرفصل‌ها ما داریم، اغلب و اکثرش در این کتاب وجود دارد. کتاب دیگری که باز می‌تونه خیلی کمک‌کننده باشد باز کتاب **روانشناسی تربیتی اسلاوین ترجمه یحیی سید محمدی** که خیلی با زبان ساده و شیرین به بحث‌های روانشناسی تربیتی و معلم. خوب بودن پرداخته شده است که ما در بحث‌های آینده کتاب‌های بیشتری را خدمتتان معرفی خواهیم کرد.

جلسه دوم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

در اینجا ما با روانشناسی به عنوان یک علم آشنا میشویم چون روانشناسی، تربیتی یکی از شاخه‌های روانشناسی است و گفتیم افراد مختلف و رشته‌های مختلفی ممکنه این درسها را شاهد باشند ممکنه با خود. علم روانشناسی آشنا نباشند. بنابراین ما در این دنباله مطلبمون، خود. روانشناسی را به عنوان یک علم معرفی میکنیم. روانشناسی تاریخچه طولانی داره که در این تاریخچه‌ی طولانی خودش، سرگذشت خاصی هم داشته تا به اینجا رسیده. در ابتدا به مطالعه‌ی موضوعات مختلفی در روانشناسی پرداخته شده. به عنوان مثال در اوایل در روانشناسی مطالعه‌ی روح مدنظر بود یعنی روانشناسی در واقع روح‌شناسی بود به عبارت دیگر در روانشناسی (Psychology) به دنبال این بودند که چون انسان دو بعد دارد یک بعد جسمانی داره و یک بعد غیر جسمانی داره میخواستند اون بعد غیر جسمانی یا روح انسان را بشناسند و مورد مطالعه قرار بدهند و تا مدت‌ها و سالهای زیادی، روانشناسی با فلسفه یک علم بودند. در سالهای بعد و در دهه‌های بعدی روانشناسان به مطالعه‌ی ذهن پرداختند و میخواستند ذهن را مورد مطالعه قرار دهند شناختها

را مورد مطالعه قرار دهند. مطالعه ی هشیاری موضوع دیگری بود که تا قبل از اینکه روانشناسی به عنوان یک علم رفتاری در بیاد مطالعه ی هشیاری و یا آگاهی انسان خیلی رایج بود.

تکامل روانشناسی:

- مطالعه روح
- مطالعه ذهن
- مطالعه هشیاری
 - درون نگری
- علم رفتار
 - جان بی واتسون 1913

در این مطالعه افردا بصورت درون نگری میخواستند جنبه های هشیاری انسان را مورد مطالعه قرار بدهند. و بالاخره اون چیزی که خیلی باعث شد روانشناسی از یک علم نامحسوب و یک علم نامقبول بصورت یک علم مقبول و مطلوب دریابد و در جای جای زندگی انسانها گسترش پیدا کنه، کاری بود که روانشناسان رفتارگرا آنرا شکل دادند. در دنباله مباحثمون خواهیم خواند که واتسون در سال 1913 طی یک بیانیه ای، روانشناسی را به عنوان یک علم رفتاری معرفی کرد. خب رفتار اون چیزیه که قابل مشاهده است. قابل مشاهده بودن رفتار باعث شد که موضوع روانشناسی در دسترس مطالعه ی روانشناسان تجربی قرار بگیره. ما حالا میتونیم در مطالعه ی روانشناسی بیاییم رفتارهای مختلفی را که قابل مشاهده هستند را مورد مطالعه قرار بدهیم. در این جریان مطالعه ی رفتار، خیلی از اوقات ما میتونیم تاکید روی این نکته داشته باشیم که همه افراد میتونن روی روانشناسی مثل علوم فیزیک و شیمی که موضوعاتشون قابل مشاهده و در دسترس همگان است بیان مطالعه داشته باشن و نتایج را بصورت علمی گزارش کنند.



ما تعریفی از روانشناسی داریم در اینجا به عنوان: علم مطالعه رفتار ارگانیسم ها. گفتیم که روانشناسی تعاریف و تاریخچه مختلفی داشته ولی در اینجا الان مرسوم هست و خیلی رایج هست روانشناسی را علم مطالعه ی رفتار ارگانیسم ها میدونن. دو تا تعریف رایج در روانشناسی وجود داره: یکی همین تعریفی که مشاهده میکنید یعنی روانشناسی به عنوان علم مطالعه ی رفتار ارگانیسم ها یا روانشناسی به عنوان علم مطالعه ی رفتار و فرایندهای ذهنی. سه تا واژه مهم در این تعریف وجود داره: اولین واژه علم هست.



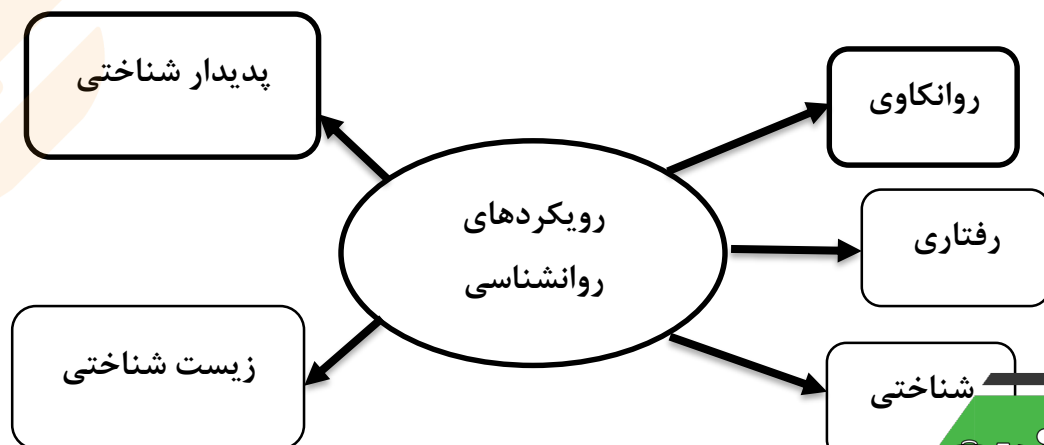
روانشناسی را علم میدونن. روانشناسی را به عنوان یک علم تجربی قلمداد میشه. علم، یعنی اینکه داده هایی که در روانشناسی وجود دارن از روش علمی بدست آمده اند. تمام داده ها یا تمام دانشی که در روانشناسی وجود داره و روانشناسی تربیتی یکی از شاخه های اون قلمداد میشه از روش علمی بدست اومدن. پس بنابراین اگر گزاره ای یا چیزی در روانشناسی، از عقل سلیم برآمد یا از استدلالهای غیر تجربی برآمد، هرچند ممکنه تجربه هم اونو ثابت کنه ولی جزو داده های اکتسابی از روانشناسی نیست و نمیتونه روانشناسی محسوب بشه.

دومین نکته ای که در این تعریف وجود داره اینه که روانشناسی به **مطالعه ی رفتار** میپردازه. ما سه نوع رفتار داریم: یکی **اعمال** هستند (=اون حرکات قابل مشاهده ای که در انسان. یعنی هر حرکتی از انسان سر بزنه ما میتونیم بهش اعمال بگیم). علاوه بر اعمال قابل مشاهده، روانشناسی به مطالعه ی **فرایندهای شناختی** هم میپردازد. (مطالعه ی فرایندهای شناختی یعنی اینکه ما موقعی که تفکر میکنیم یا موقعی که تخیل میکنیم، هر چند اینا دیده نمیشن، ولی روانشناسی به این موارد هم میپردازد). و سومین مورد از رفتارها، **حالت های عاطفی و هیجانی** هستن مثل غم، شادی که میتونن در سلسله مباحث روانشناسی مورد توجه قرار بگیرن.

گفتیم که روانشناسی علم مطالعه ی **ارگانیسم** هاست. ارگانیسم به هر موجود زنده اطلاق میشود که انسان هم یکی از ارگانیسم هایی است که مورد مطالعه در روانشناسی قرار میگیره. پس ما علاوه بر انسان در روانشناسی، به مطالعه ی سایر موجودات بویژه جانوران خواهیم پرداخت. در طول تاریخ روانشناسی، حیواناتی مثل کبوتر، سگ، میمون، مورد مطالعه قرار گرفتند ولی عمده بحثی که باید صورت بگیره و اون نتیجه ای که باید حاصل بشه این هست که اون نتایج باید تعمیم داده بشن به رفتارهای انسان.

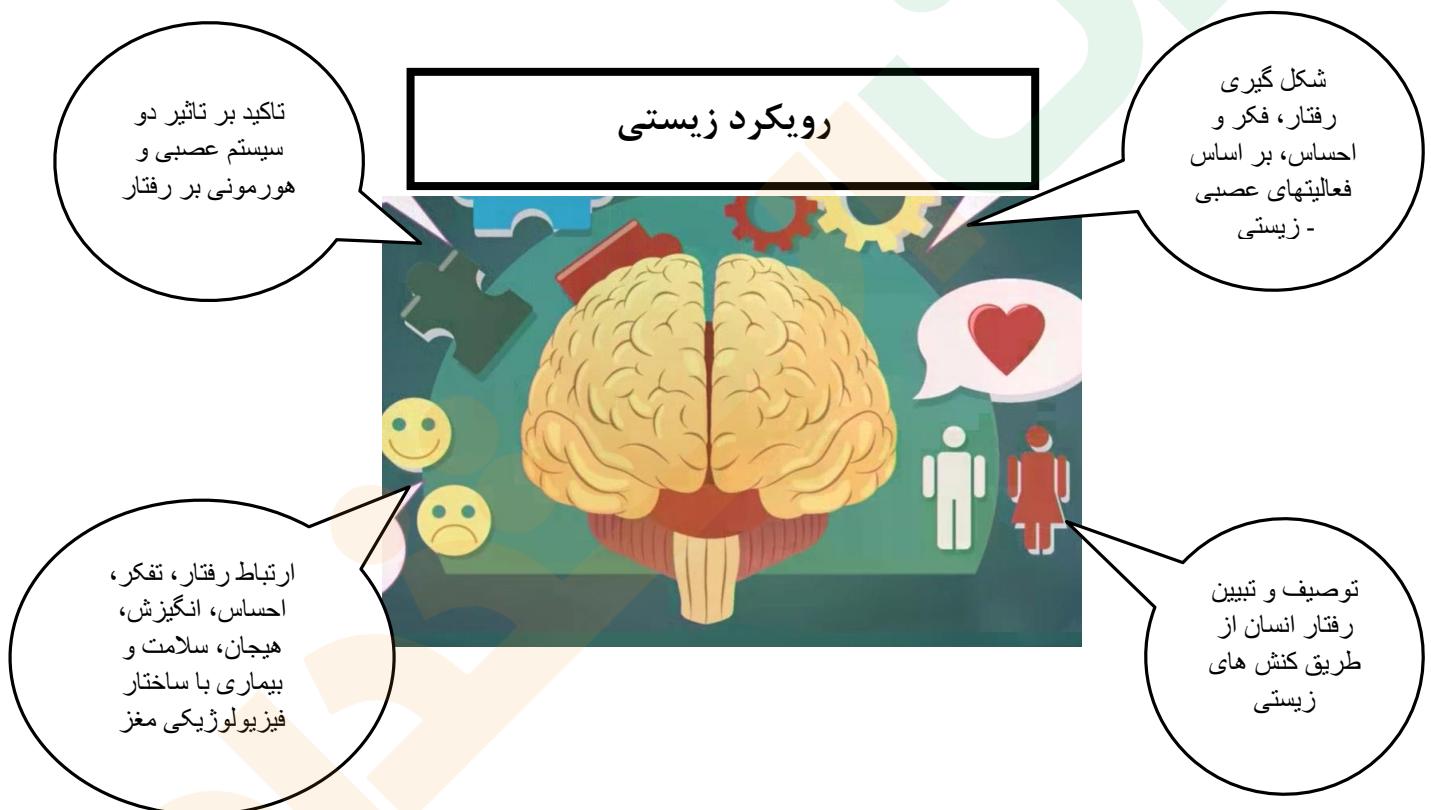
جلسه سوم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

ما رویکردهای مختلفی در روانشناسی داریم، وقتی شما میخواهید یک انسان را مطالعه کنید اگر از یک پزشک بپرسید انسان چیست، معمولاً به این نکته اشاره میکنه که انسان یک موجودی است که یک سیستم هایی در بدنش دارد- استخوان دارد، گوشت داره، پوست داره، سیستم عصبی داره، سیستم عضلانی داره، قلب داره- به اینجور مواردی اشاره میکند. اگر از یک فیلسوف بپرسید انسان کیست؟ میگه انسان یک موجودی است که صحبت میکنه، میخنده، و به دنبال پاسخ دادن به اون سوالات اساسی است که در زندگیش وجود دارند. اگر از یک اقتصاددان بپرسید انسان کیست، به اهداف اقتصادی انسان اشاره میکند. میبینیم که انسان یک موجود هست ولی از جنبه ها و وجهه های مختلف و گوناگون مورد مطالعه قرار میگیرد. حالا اگر از روانشناسی بپرسیم انسان کیست؟ یا در مورد موضوعات مختلفی که وجود داره، ازش خواسته بشه که مطالعه کنه، میتونه از جنبه های مختلفی به این سوال پرداخته بشه. به اینها ما میگوییم دیدگاه ها یا رویکردهای مختلفی که در روانشناسی وجود داره.



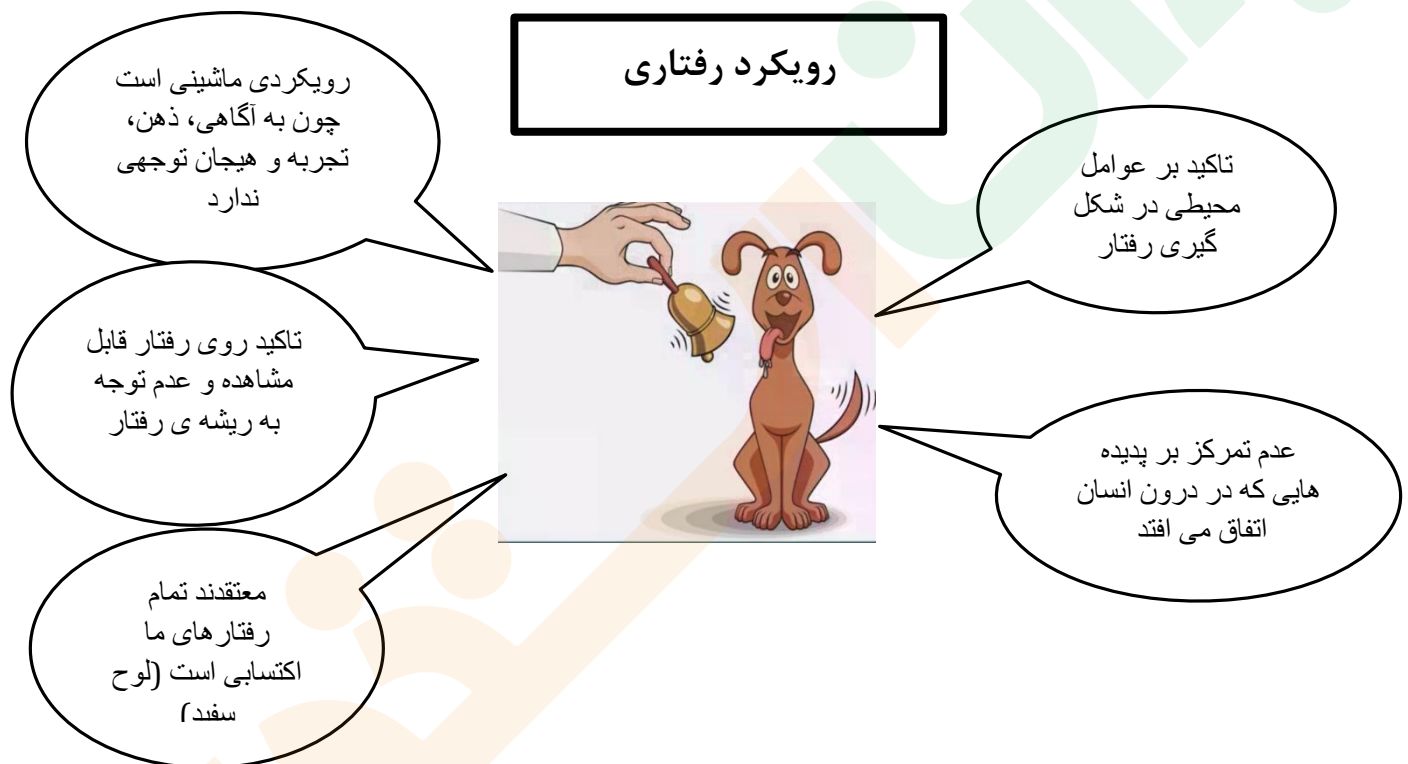
پنج دیدگاه عمده یا رویکرد عمده در روانشناسی وجود دارد که این رویکردها عبارتند از (۱) رویکرد روانکاوی (۲) رویکرد رفتاری (۳) رویکرد شناختی (۴) رویکرد پدیدار شناختی و (۵) رویکرد زیست شناختی. این رویکردها تقدم و تاخری نسبت به هم ندارند. یکی یکی این رویکردها را خدمتون معرفی میکنیم.

(۱) رویکرد زیستی: در رویکرد زیستی، نگاه به انسان، بر اساس فعالیتهای زیستی و عصبی انسان است. بر اساس در این رویکرد، **شکل گیری رفتار، فکر و احساس** بر اساس فعالیت های عصبی-زیستی صورت میگیره یعنی وقتی این رویکرد، به موضوعی مثل عصبانیت، مثل خشمگین شدن رو میخواد در انسان مورد مطالعه قرار بده به این میپردازه که چه اتفاقاتی در مغز یا در اعصاب یا در بدن انسان رخ میده که انسان دچار عصبانیت میشه یا چه تغییرات شیمیایی یا چه تغییرات هورمونی یا چه تغییرات عصبی رخ میده که این عصبانیت کاهش پیدا میکنه. آیا مغز افرادی که بیشتر عصبانی میشوند فرق دارد با مغز افرادی که آرامتر هستند. این رویکرد زیستی، در همه ی موارد، به این نکته ها توجه دارد.



وقتی به **توصیف و تبیین رفتار انسان** میخواد بپردازه، کنش های زیستی اصلی ترین موضوعی است که در اون مورد توجه قرار میگیره. **رفتار، تفکر، احساس، انگیزش، هیجان و حتی سلامت و بیماری** هم در این رویکرد با مغز و سیستم فیزیولوژیکی مغز، در ارتباط هستند. یعنی وقتی که ما بیماری ها رو داریم مطالعه میکنیم مثلاً بیماری پیش فعالی **adhd** در کودکان مورد مطالعه قرار میدیم، در رویکرد زیستی به تفاوت هایی که در مغز افراد وجود دارد پرداخته میشه، مغز، ژن ها و اون ارتباطاتی که بین نورن های مختلف ممکنه وجود داشته باشه. هر دو سیستم عصبی و هورمونی در این رویکرد بر رفتار تاثیر دارند.

۲) رویکرد رفتاری: رویکرد دوم، رویکرد رفتاری است. در رویکرد رفتاری یا رفتارگرایی که گفتیم از زمان واتسون به عنوان موضوع اصلی روانشناسی دراومد، **تاکید بر عوامل محیطی در شکل گیری رفتار** است. خوب، در رویکرد قبلی دیدیم که مغز بیشترین تاثیر رو داشت ولی در رویکرد رفتاری، محیط داره انسان رو شکل میده. چرا انسان اینجوری رفتار میکنه؟ چون محیط از اون خواسته. ترتیبات محیطی طوری بوده که ما اینی که هستیم باشیم، ما اینجوری که هستیم رفتار کنیم. چرا یکدفعه آدم خشمگین میشه؟ اگر از دیدگاه (یا رویکرد) رفتاری خواسته باشیم به این موضوع نگاه کنیم؛ علت عصبانیت ممکنه محرک هایی باشند که در محیط وجود دارند. این محرک ها میتوانند رفتارهای طرف مقابل باشند، محرک های فیزیکی باشند، شلوغی باشه، ازدحام باشه، و... اینها میتوانند موثر بر رفتار باشند.



در دیدگاه رفتاری، اعتقاد بر این است که انسانها هنگام تولد مثل یک **لوح سفید** هستند. هیچ آموخته ی فطری در انسانها وجود نداره. همه رفتارهای ما، **رفتارهای اکتسابی** هستند. و گفتیم که در این رویکرد، **تاکید بر رفتار قابل مشاهده** است. میگویند رفتارهای غیر قابل مشاهده ایی مثل فرایندهای ذهنی، هیجانات و امثال اینها، یا وجود ندارند یا خیلی اهمیتشون کمه در تاثیرگذاری بر روی رفتار انسان. و در رفتارگرایی، رویکردش نسبت به انسان، **دیدگاه مکانیکی یا مکانیستی** است. در این رویکرد، انسان خیلی اراده و اختیاری نداره بلکه در جبر محیطی یا زندان محیط قرار دارد. محیط هست که میگوید انسان چکاری انجام دهد، چه جور باشد یا نباشد. جالبه گفته ی واتسون که میگفت: " دو جین بچه به من دهید و به من بگویید که اینها چه جور اینها را تربیت کنم، کدامیک میخواهد پزشک بشه، یکی میخواهد کشیش بشه، یکی میخواهد دزد بشه، برای هر کسی هر تربیتی در آینده مدنظر است، من میتونم اون رو همونجوری تربیتش کنم. خوب، در این دیدگاه وقتی ما اینجوری به انسان نگاه میکنیم، متوجه میشویم که در این دیدگاه، در انسانها فطرت، سرشت و حتی ویژگیهای وراثتی، (خیلی) اهمیتی ندارند .



این ها از دو دیدگاه عمده در روانشناسی بودند که در دنباله ی بحث به دیدگاه بعدی میپردازیم.

جلسه چهارم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

۳) رویکرد شناختی: رویکرد بعدی روانشناسی، رویکرد شناختی است.



در رویکرد شناختی، رفتارها برحسب فرایندهای شناختی تفسیر و تعبیر میشوند. فرایندهای شناختی مثل فکر کردن، تخیل، توجه، ادراک، حتی یادگیری زبان، حل مساله، همه رویکردهای شناختی هستند. با توجه به این فرایندها هست که رفتارها، تفسیر میشوند. در این رویکرد، ذهن مثل یک کامپیوتر یا رایانه تلقی میشه که اطلاعات را از محیط میگیره و اونها رو در ذهن پردازش میکنه، کدگذاری میکنه، اطلاعات تفسیر میشوند، ذخیره میشوند و موقع لزوم یادآوری میشوند. از وقتی که کامپیوتر و این فناوریها بوجود اومد، رویکرد شناختی، جان تازه ای پیدا کرد. تمثیل خیلی جالبی پیدا کردند، بدینصورت که گفتند انسانها چگونه هستند؟ گفتند انسانها مثل کامپیوترها هستند. در کامپیوتر ما درونداد داریم یعنی یکسری اطلاعات وارد کامپیوتر میشه، در CPU کامپیوتر پردازش میشوند و بالاخره یکسری برونداد داریم که میتونه بصورت نمایشگر باشه یا مانیتور باشه یا یکسری خروجی های دیگه که ما میتونیم داشته باشیم. انسان ها هم همینجوری تلقی میشوند. انسانها اطلاعاتی رو از محیط میگیرن. یکسری محرکهایی هستند که باعث تحریک مغز میشوند. این تحریکها همان دروندادهایی هستند که در مغز ما بجای پردازشگر کامپیوتر،

پردازش میشوند. و بالاخره رفتارهای ما همان بروندهایی هستند که وجود دارند. رویکرد شناختی، در گذشته وجود داشته، یعنی ما در مطالعه ی ذهن، گفتیم خدمتون که حتی قبل از اینکه روانشناسی بصورت علم مطالعه ی رفتار دربیاد، اینجور نگاهی به انسان وجود داشت ولی خیلی علمی نبود. رویکرد شناختی- فعلی، بصورت علمی به انسان نگاه میکنه یعنی از راه مطالعات تجربی.

رویکرد روانکاوی



بخش عمده ای از رفتار از فرایندهای ناهشیار سرچشمه می گیرد

امیال ناپذیرفتنی از قبیل امیال منع شده یا تنبیه شده، دوران کودکی از حیطه آگاهی هشیار رانده شده و جزو ناهشیاری شده

افکار، نگرش ها، تکانه ها، امیال، انگیزه ها، هیجان ها، باورها، ترس ها و خواسته هایی که شخص از وجود آنها آگاه نیست اما بر رفتارش اثر میگذارد.



۴) **رویکرد روانکاوی:** رویکرد سوم، (حالا رویکرد سوم معرفی میشه ولی از اولین مکاتب مهم روانشناسی محسوب میشه)، رویکرد روانکاوی است. رویکرد روانکاوی، همزمان با رفتارگرایی حدود همان سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۲، به عنوان یکی از مکاتب قدرتمند روانشناسی مطرح شد. در این رویکرد، اعتقاد بر این هست که یکسری **امیال ناپذیرفتنی** ما داریم. یکسری امیال، نگرش ها، افکار و ... هستند که ما در گذشته، در کودکی، آنها مورد سرکوب قرار گرفتند و از طرف والدین یا از طرف جامعه، تابو تلقی میشدند و اینها در ناهشیار ذهن ما رفتند. در ناهشیار ذهن ما، اینها (همان امیال و خواسته هایی که تابو تلقی میشدند و سرکوب میشدند)، از دسترس ما خارج شدند و ما به آنها دسترسی نداریم. ولی در عین حالی که ما به اینها دسترسی نداریم، **این نگرشها، این تکانه ها، امیال، انگیزه ها، هیجان ها، باورها، ترسها و ... همه تاثیر میگذارند بر رفتارهایی که ما فعلا داریم.** یعنی مثلا اگر بپرسند چرا ما عصبانی میشویم؟ در این رویکرد، ممکن است عصبانیت نتیجه ی این ناهشیار ذهن ما باشد. خودمون خبر نداریم چرا عصبانی میشویم ولی یک محرک بیرونی، باعث و شروع کننده ی این رفتار (عصبانیت) بوده ولی در واقعیت، اگر ما دیدیم که یک فردی یک حرفی زد که تا حدودی برای ما ناخوشایند بود و ما عصبانی شدیم، در رویکرد روانکاوی، اینجوری برداشت میشه که ما در ناخودآگاه ذهنمون، در گذشته یا در کودکی، مشابه این حرف رو شنیدیم و خیلی برای ما گران تمام شده و آنرا سرکوب کردیم، حالا دوباره اون حرف رو و یا قسمتی از اون حرف رو شنیدیم، و باعث این رفتار (عصبانیت) ما میشود ولی خودمون متوجه دلیل این عصبانیتمون را متوجه نمیشویم. پس در این رویکرد، **بخش عمده ای از رفتارهای انسان، نتیجه ی ناهشیار ذهن هستند.**



خب ناهشیار، مثل تصویری که (بالا) مشاهده میکنید، شخصیت انسان از دیدگاه روانکاوی مثل یک کوه یخ هست. کوه یخی که قسمت اعظمی از این کوه یخ، زیر آب قرار گرفته است و فقط قسمت کمی از آن، بالای آب است. طبق این رویکرد یا دیدگاه: شخصیت انسان که دو قسمت دارد، اون قسمت آگاه و هشیارش، خیلی کم هست و خیلی (درصد بالایی) از شخصیتمون، نه خودمون خبر داریم و نه دیگران بهش دسترسی دارند. پس چه جوری ما میفهمیم که شخصیت ما دو قسمت داره؟ گاهی اوقات بوسیله ی لغزش های کلامی، گاهی اوقات بوسیله ی تعبیری که از رویاهای فرد صورت میگیره، بوسیله ی تداعی آزاد و یا بوسیله ی سایر فنون دیگر، ما میتوانیم به ناهشیار افراد دست پیدا کنیم. این رویکرد، هم نظریه ی شخصیت داره، هم در انگیزش میتونه برای ما حرف داشته باشه، هم در روانشناسی رشد، بحث های عمده ای راجع به روانکاوی صورت میگیره و یکی از رویکردهای خیلی تاثیرگذار در روانشناسی است که هم قدمت طولانی داره و هم خدمات زیادی به روانشناسی کرده.



۵) رویکرد پدیدار شناختی: رویکرد آخر، رویکرد پدیدار شناختی است. در رویکرد پدیدار شناختی، **توجه، منحصر به تجربه های شخص** میشود. اون تجربه هایی که حاصل از رویدادها هستند. اسم دیگر این رویکرد، **رویکرد انسان گرایی** است. اگر رویکردهای (یا روانشناسان) قبلی را مدنظر قرار دهیم، میبینیم که در یک رویکرد: انسان اسیر محیط بود، در یک رویکرد: انسان اسیر ناهشیار ذهنش بود (انگیزه ها و تکانه هایی که در انتهای ذهن یا در ناخودآگاه ذهن قرار دارند، رفتار ما را شکل میدادند)، در حتی رویکرد شناختی هم که مقداری به انسان بیشتر توجه میشه، حتی آن فرایندها و برداشتهای فرد هستند که باعث شکل گیری رفتار میشوند، اون پردازش هایی که فرد داره که ممکنه منطقی باشند یا ممکنه منطقی نباشند. ولی در رویکرد انسان گرایی که رویکرد پدیدار شناختی هم نام دارد، در این رویکرد، انسان به عنوان یک موجود متعالی، به عنوان یک موجود برتری در نظر گرفته میشه که قادر به پیشرفت و تعالی هست و میتواند به شکوفایی برسد. این رویکرد، برخلاف سایر رویکردها هست. یعنی **دیگر یک دیدگاه مکانیستی نسبت انسان نداریم**. رویکرد پدیدار شناختی یا انسان گرایی، مخالف رویکرد روانکاوی و رویکرد رفتار گرایی است و انسان را یک موجود ارزشمند و متعالی و قابل پیشرفت میدونه.

جلسه پنجم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

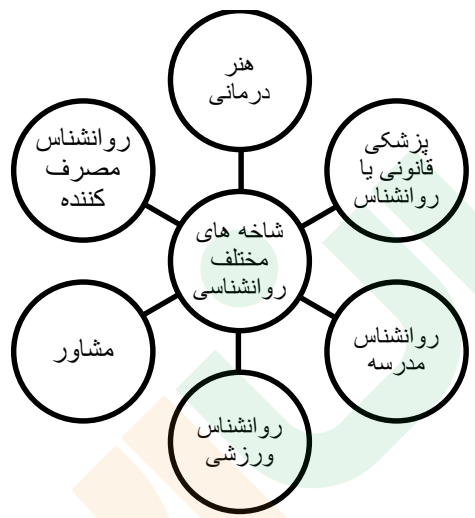
وقتی می گوییم روانشناسی چیست و چه شاخه هایی دارند ممکن است تصویر کلیشه ای از روانشناسی به ذهن ما برسد و روانشناس را فردی بدانیم که در اتاق نشسته و یک مراجعه کننده دارد و مراجعه کننده از مشکلات خود صحبت می کند و مشاور و روانشناس هم دارای دستورالعمل هایی هست که به رفع و درمان مشکلات مراجعه کننده می پردازد. این رایج ترین دیدگاه نسبت به روانشناسی هست. ولی روانشناسی فقط این نیست که یک فردی به درمان اختلالات بپردازد و فقط در یک مکان خاصی، در اتاق در بسته به روانشناسی بپردازد بلکه روانشناسی بسیار وسیع تر از این حرفهاست. روانشناسی در طول زمان تخصصی شده است مثل پزشکی در گذشته حکیمی داشتیم که همه دردها را درمان می کرد. اگر سردردی داشتند یا شکستگی داشتند به هر حال همان حکیم مشکلات را حل می کرد، حتی اختلالات درمانی را هم انتظار داشتند که یک حکیم درمان کند. اما الان گستره علم پزشکی بسیار زیاد شده است. هر قسمتی از بدن می تواند یک پزشک متخصص را داشته باشد.

در مورد روانشناسی نیز همین حالت به وجود آمده است. روانشناسی را اگر یک درخت بدانیم که تنه اصلی آن را خود رشته روانشناسی تشکیل دهد، شاخ و برگهای این درخت هر کدام گرایش و رشته خاصی از روانشناسی را در بر دارد. هر کدام از این شاخه ها که بزرگ می شود، یعنی نظریه ها و اصول و قواعد مختلفی در آن زمینه کشف شده تا توانسته است به عنوان یک علم مستقل قلمداد شود. حالا به این می پردازیم که چه شاخه های روانشناسی داریم.

روانشناسی امروزه در موضوعات گوناگون می تواند به ما کمک کند. می تواند به ما در درمان کمک کند. در یک سازمان یا یک شرکت موثر به ما کمک میکند که انگیزه افراد را بررسی کنیم. در فرزند پروری کمک کننده است. همچنین در ورزش و در تیم های ورزشی امروز حتماً یک روانشناس استخدام میکنند. در امر تحصیل حتماً یک روانشناس داریم که روانشناسی مدرسه را به عهده دارد. حتی در دادگاه ها روانشناسی بسیار به ما کمک کننده است و این الهام و ایده را به ما می دهد که چطور مشکلات و جرم ها را مورد بررسی قرار دهیم.

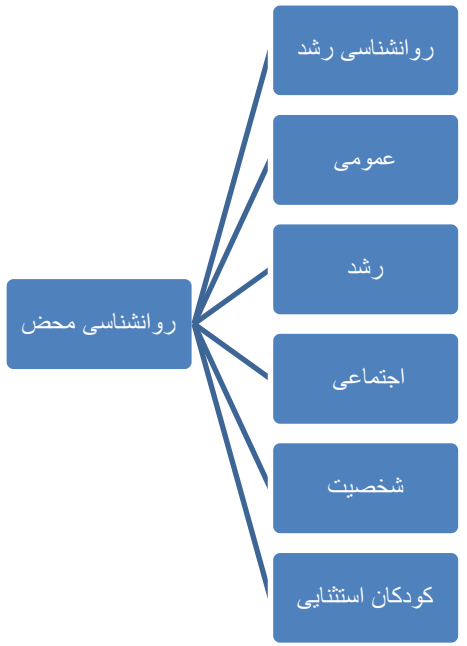


شاخه های مختلف روانشناسی:

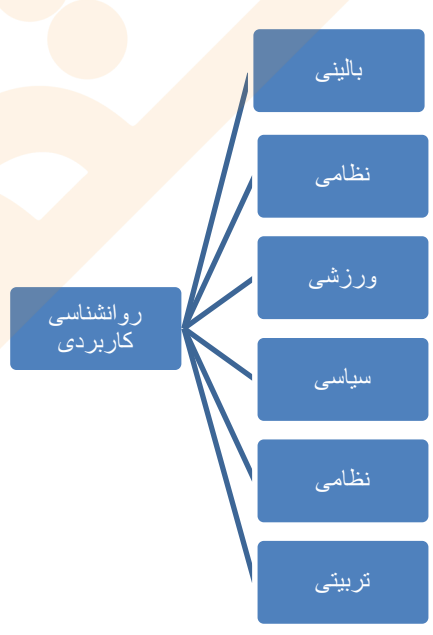


روانشناسی به دو قسمت تقسیم شده است:

1- روانشناسی محض



2- روانشناسی کاربردی





روانشناسی کاربردی مثل اینکه گفتیم در ورزش به ما کمک می کند یا در مدرسه یا در کارخانه ها.

یک سلسله رشته هایی هم هستند که روانشناسی محض یا نظری تلقی می شوند .

زیرمجموعه این دو نوع روانشناسی شامل موارد زیر است :

روانشناسی محض شامل

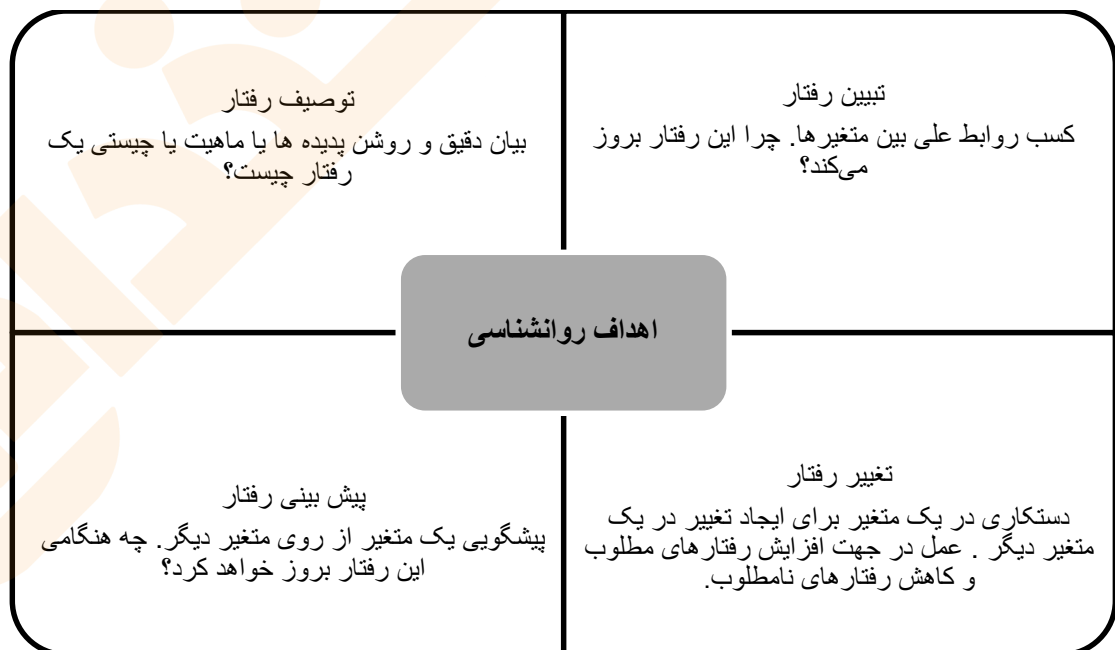
روانشناسی عمومی، روانشناسی آزمایشی، روانشناسی رشد، روانشناسی اجتماعی، روانشناسی شخصیت، روانشناسی کودکان استثنایی

روانشناسی کاربردی شامل

روانشناسی بالینی، روانشناسی نظامی، روانشناسی ورزشی، روانشناسی سیاسی، روانشناسی جنایی، روانشناسی تربیتی

این رشته ها بسته نیستند و در آینده مواردی پیش خواهد آمد که به این رشته ها اضافه خواهد شد. روانشناسی بالینی به درمان اختلالات عمیق روانی افراد می پردازد و روانشناسی نظامی در موسسات نظامی و ارتش ها کاربرد دارد روانشناسی تربیتی یکی از شاخه های کاربردی روانشناسی که کلاً بحث ما در این مورد خواهد بود.

روانشناسی در هر زمینه ای چه نظری یا محض و چه کاربردی باشد می توانیم مثل سایر علوم اهدافی را دنبال کنیم. البته بین روانشناسی کاربردی و روانشناسی محض خیلی مرز مشخصی وجود ندارد و و گاهی اوقات نمی توان به طور کامل آنها را از هم تفکیک کرد. خیلی از چیزهایی که به صورت نظری مثل پژوهش های بنیادی نتایجی حاصل می شود، مدتی بعد می توانند کاربرد آن را هم مشخص کنند. این مرز خیلی مشخص و دقیق نیست ولی به هر حال در هر کدام از این گرایش ها که باشیم می توانیم اهدافی را دنبال کنیم.





در روانشناسی ۴ هدف عمده وجود دارد:

اولین هدف **توصیف رفتار** هست. در توصیف، پدیده‌های مختلفی را که وجود دارند توصیف می‌کنیم. بیان دقیق و روشن پدیده‌ها یا ماهیت یک رفتار را تعیین می‌کنیم. روانشناسان خیلی از اوقات به مشاهده رفتار در موقعیت‌های طبیعی می‌پردازند تا بتوانند توصیف دقیقی از رفتار داشته باشند در سایر علوم این توصیه وجود دارد ولی در روانشناسی به توصیف رفتار می‌پردازیم.

دومین هدف روانشناسی **تبیین رفتار** هست در تبیین رفتار ما به دنبال این هستیم که علت رفتارها را مشخص کنیم یعنی هر رفتاری چه علتی دارد. بین متغیرهای مربوط به رفتار یک روابط علی وجود دارد که هدف روانشناسی این هست که دلیل این رفتارها و چرایی آنها را مشخص کند.

بعد از اینکه ما بتوانیم توصیف دقیقی از رفتار داشته باشیم و علت آن رفتار را نیز بیان کنیم، اگر این دو قسمت به خوبی صورت بگیرد می‌توانیم دست به **پیش‌بینی** بزنیم. یعنی اگر متغیر الف تاثیرگذار بر متغیر ب باشد و رابطه این دو را بیابیم، هر جا متغیر الف وجود داشته باشد می‌توانیم متغیر بعدی را از روی آن پیش‌بینی کنیم.

بالاخره هدف آخر **کنترل یا تغییر رفتار** هست. ما به دنبال این هستیم که وقتی یک رفتار را توصیف کردیم و دلایل آن رفتار را بیان کردیم و توانستیم رفتارها را پیش‌بینی کنیم، دست به کنترل موقعیت‌ها بزنیم. یعنی موقعیت را جوری ترتیب دهیم که تغییرات مد نظر ما صورت بگیرد. یعنی رفتارهای مطلوب ایجاد شوند و رفتارهای نامطلوب از خزانه رفتاری فرد هست بشود اینها رویکردهای مختلفی بود که در روانشناسی وجود دارد. البته رویکرد‌های جدید تری هم مثل رویکرد تکاملی وجود دارد که در اینجا به آن پرداخته نمی‌شود.

جلسه ششم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

ما روانشناسی را با عنوان یک علم خدمت‌تون معرفی کردیم و گفتیم که یکی از شاخه‌های کاربردی روانشناسی، روانشناسی تربیتی است. حالا می‌خوایم به خود روانشناسی تربیتی بپردازیم و ببینیم روانشناسی تربیتی چه تعریفی دارد؟ و چه موضوعاتی را مورد مطالعه قرار می‌دهد؟.

روانشناسی تربیتی		
در اصل از بهم پیوستن دو تا رودخانه	بررسی کاربرد و اصول و یافته‌های روانشناسی را در موقعیت‌های آموزشی	یک شاخه مستقلی از روانشناسی که خودش دارای روش‌ها و نظریه‌های مخصوص به خودش است. که موضوع آن در درجه اول یادگیری آموزشی و آموزش هست

روانشناسی تربیتی :

در اصل از بهم پیوستن دو تا رودخانه تعلیم و تربیت و روانشناسی به وجود آمده است. یعنی ما یک کاری داریم به اسم، رشته و شغلی داریم به اسم آموزگاری و آموزش دادن و یک روانشناسی هم در کنار قرار داشته و خیلی از آموزه‌هایی که در روانشناسی وجود دارد میتواند به معلمان و آموزش و پرورش کمک کند. تا آنها آموزششان را بهتر ارائه بدهند. بنابراین از ترکیب دو رشته آموزش و پرورش و روانشناسی، روانشناسی تربیتی به وجود آمده است. روانشناسی تربیتی تعاریف متعددی ازش شده. بعضی ها گفتن کاربرد روانشناسی در آموزش و پرورش می دانند و بعضی ها به عنوان یک علم مستقل تعریف می کنند.

یک شاخه مستقلی از روانشناسی که خودش دارای روش ها و نظریه های مخصوص به خودش است. موضوعی که روانشناسی تربیتی دنبال می کند. موضوعات و سوالات متعددی در روانشناسی تربیتی پرداخته می شود و بهش پاسخ داده می شود. ولی دوتا موضوع اولویت بیشتری دارند. بیشتر از همه به آنها پرداخته شده است. یکی خود یادگیری است. فرایند یادگیری، یادگیری آموزشگاهی خیلی در روانشناسی تربیتی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و یکی هم آموزش است.

اهداف روانشناسی تربیت

1- چگونه دانش آموزانی بپروریم که یادگیرنده موفق و ماهری باشند

2- چگونه معلمانی بپروریم که اثر بخش و موفق باشد

یادگیری از جانب یادگیرنده و آموزش از جانب معلم. در واقع ما در روانشناسی تربیتی به دنبال دو هدف هستیم. اول اینکه می‌خواهیم بدانیم ما چطور معلم بهتر یا آموزش دهنده بهتری باشیم. روانشناسی تربیتی می‌خواهد به ما کمک کند که ما بتوانیم آموزش بهتری ارائه بدهیم و به یادگیرندگان ما هم می‌خواهد کمک کند که یادگیرنده بهتری باشند.

رابطه بین آموزش پرورش و روانشناسی

« معلمی که می‌خواهد ریاضی را به رضا بیاموزد باید هم ریاضی را بشناسد و هم رضا را.»

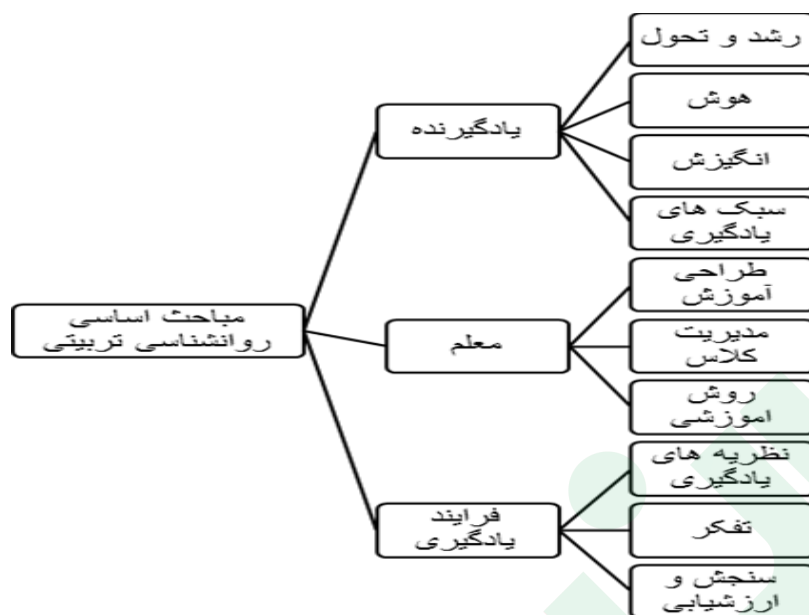
✓ شناخت دانش آموز

✓ شناخت توانمندی ها و استعداد ها

✓ کنترل محیط یادگیری

✓ شکل دادن تجارب یادگیری

هر دو عنصر فرایند یادگیری: یعنی معلم و دانش آموز می‌تواند کمک کند. در روانشناسی تربیتی یک رابطه گفتیم بین آموزش و خود روانشناسی وجود دارد. یک جمله جالبی اینجا نوشته شده است. گفته « معلمی که می‌خواهد ریاضی را به رضا بیاموزد باید هم ریاضی را بشناسد و هم رضا را.»



خیلی از اوقات ما اون رشته‌های که می‌خواهیم را تدریس کنیم ممکنه اطلاعات زیادی در مورد اون رشته داشته باشیم. یک معلم شیمی ممکنه شیمیدان خیلی خوبی باشه. با نظریه‌ها و اصول و قوانینی که در رشته شیمی وجود دارد آشنا باشد ولی اگر این معلم طریقه انتقال دادن این مطالب و آموزش دادن آنها را بلد نباشد نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که کارش را به درستی انجام بدهد. خیلی از ماها با معلمانی با اساتیدی مواجه شدیم که در رشته خودشون علم خیلی زیادی داشتند ولی معلم و استاد خوبی نبودند. چون به خوبی نمی‌توانستند مطالب مدنظرشان را به دانش آموز یا دانشجو منتقل کنند. پس صرف داشتن علم در یک رشته نمی‌تواند به ما کمک کند که ما معلم خوبی باشیم. همزمان باید این دو مورد باشد. خب در روانشناسی تربیتی ما به دنبال شناخت دانش آموزان هستیم. دانش آموزان وقتی ما بحث رشد را پیگیری می‌کنیم در بحث رشد ما به جنبه‌های مختلف انسان می‌پردازیم و این به ساخت بهتر ما از دانش آموزان در سنین و دوره‌های مختلف کمک می‌کند. باز در همین بحث دانش آموزان. ما می‌توانیم توانمندیها و استعدادهای دانش آموزان را بشناسیم و حتی ما به دنبال این هستیم که علاوه بر اینکه سبک های یادگیری مختلفی که ممکنه دانش آموزان داشته باشند. تفاوت های فردی زیادی که بین دانش آموزان وجود دارد ما می‌خواهیم اینها را بشناسیم. ما می‌خواهیم دست به کنترل محیط یادگیری هم بزنیم گفتیم یکی از اهداف روانشناسی کنترل رفتار است. در روانشناسی تربیتی ما می‌خواهیم ترتیباتی در محیط یادگیری به وجود آوریم تا یادگیری بهتر اتفاق بیوفتد. و همچنین ما می‌خواهیم تجارب یادگیری مناسبی را برای دانش آموزان فراهم کنیم. اینکه چینش محیط فیزیکی کلاس باشد. کلاس چه ترتیباتی داشته باشد. کلاس چطوری باشه که بهتر باشه معلم درس را ارائه بدهد. چطوری ایجاد انگیزه در دانش آموزان بشه. اینها همه می‌توانند بگوییم پیوندی هست که بین آموزش و پرورش و روانشناسی می‌تواند وجود داشته باشد. حالا چه مباحثی در روانشناسی تربیتی وجد دارد. مباحث عمده ای که در روانشناسی تربیتی وجود دارد با توجه به همان سه تا مولفه یعنی معلم و دانش آموز و فرایند یادگیری. در قسمت دانش آموز یا یادگیرنده ما مثل رشد و تحول را داریم. هوش را داریم و انگیزش را داریم و سبک های دیگر یادگیری را داریم. و روانشناسی تربیتی به معلمانی می‌تواند کمک کند تا طراحی آموزشی مناسبی را داشته باشند. طراحی آموزشی مناسب به این معناست که ما بتوانیم برنامه ریزی درستی برای کلاسمون داشته باشیم. وقتی شما می‌خواهید یک درسی را ارائه بدهید در طول یک ترم در طول یکسال تحصیلی یا حتی یک هفته و یک روز و یک جلسه ما باید برنامه ریزی داشته باشیم. روانشناسی تربیتی به ما کمک می‌کند تا برنامه ریزی بهتر صورت بگیرد. روانشناسی تربیتی به مدیریت کلاس بهتر کمک می‌کند. خیلی از اوقات مشکلاتی که معلمان

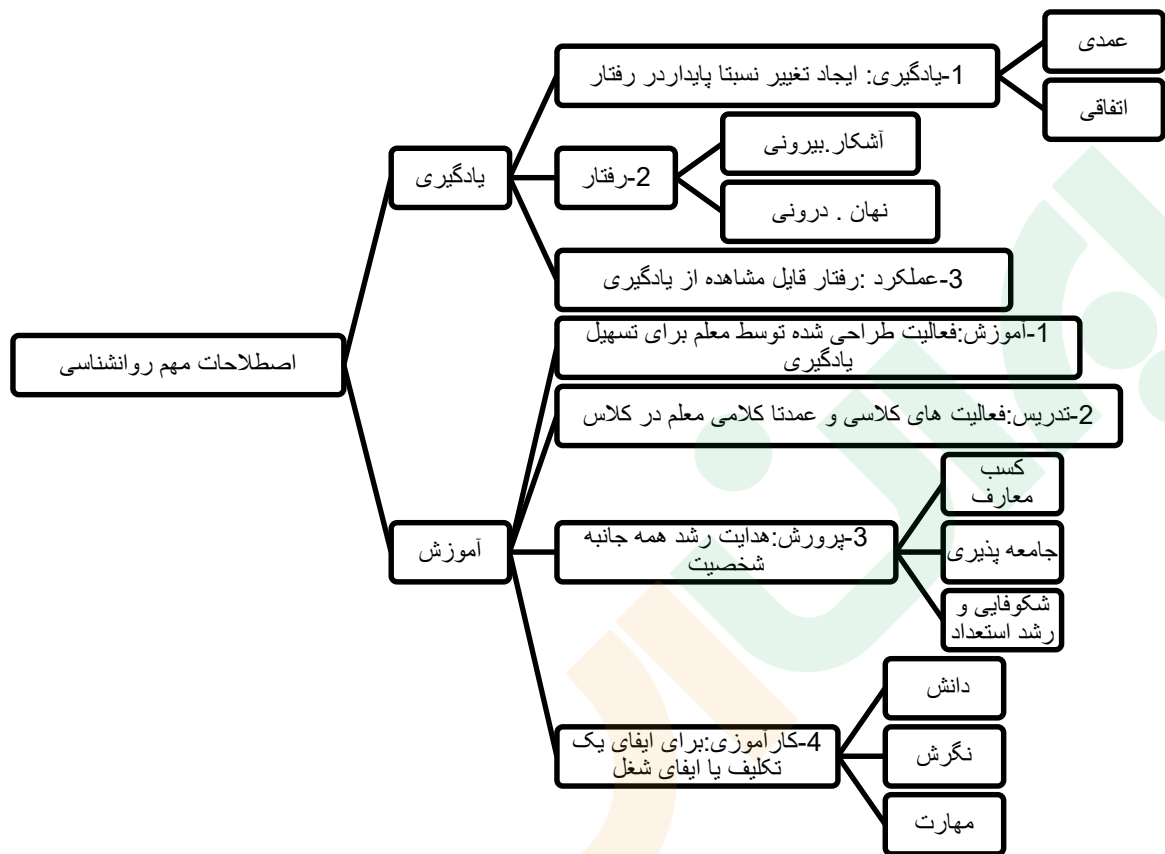


دارند راجع به مدیریت کلاس است. شما انتظار دارید بعد از این دوره فنونی به شما آموخته شود تا بتوانید بهتر کلاستونو کنترل کنید. فضای مناسبتری برای یادگیری در کلاستون برای دانش آموزان فراهم شود. اینا جز مباحث و مواردی است که می تواند در قسمت معلم، روانشناسی تربیتی کمک کند. روش های آموزشی مناسب را باز به ما میگه. هر چند ما در بحث هایی مثل روش ها و فنون تدریس این مباحث را داریم ولی بحث های مشترکی هستند که در روانشناسی تربیتی هم دنبال می شود. در قسمت فرایند یادگیری ما با نظریات مختلف یادگیری آشنا می شویم. وقتی ما از بیرون به یادگیری نگاه می کنیم

یادگیری و آموزش دادن یک پدیده ساده جلوه می کند. مثل همه مفاهیمی که اول انسان به آنها می پردازد می بیند خیلی ساده هستند و هیچ پیچیدگی در آنها نمی بیند وقتی خوب به آنها می پردازیم می بینیم چقد پدیده هایی به ظاهر ساده می توانند پیچیده باشند. وقتی کسی می گوید معلمی خیلی کار دشواری نیست. شما یک مطلبی را که یاد دارین ان مطلب رو ارائه می دهید و افراد هم یاد می گیرند. خب می گوییم یادگیری چیه؟ وقتی به یادگیری پردازیم یه تعریف ساده از یادگیری داشته باشیم با مشکلات کار ما مواجه می شویم. و علاوه بر آن به بحث تفکر و سنجش و ارزشیابی و سایر بحث های که می تواند در قسمت فرایند یادگیری قرار داده باشند ما خواهیم پرداخت. اینا مباحث اساسی روانشناسی تربیتی یا روانشناسی پرورشی را تشکیل می دهند.

جلسه هفتم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

یک سری اصطلاحاتی در روانشناسی پرورشی وجود دارند که اینها اصطلاحات مهمی هستند یعنی قبل از اینکه ما وارد مباحث اصلی روانشناسی تربیتی بشیم خوبه با این اصطلاحات و تعابیر مختلفی که این اصطلاحات دارند آشنا بشیم.



این مفاهیم در دو دسته قرار می گیرند

1- یک دسته برای یادگیری هستند

2- یک دسته برای یاددهی یا آموزش هستند.

در یادگیری، خود یادگیری گفتمیم تعریفش تعریف خیلی ساده ای نیست تعاریف متعددی ازش شده بعضی ها یادگیری رو معادل کسب مهارت دانسته اند، کسب دانش دانسته اند، حفظ کردن یک سلسله مواردی رو یادگیری گفته اند، ولی خوب اینها تعاریف جامعی نیستند تعریف جامع اون تعریفی است که همه ی مصداق های یادگیری رو در بر بگیره و غیر یادگیری ها را در برنگیره. این تعریفی که توافق خیلی زیادی روش وجود داره تعریفی است که کیمبل از یادگیری ارائه داده است و مورد توافق هم رفتارگرایان و هم شناخت گرایان قرار گرفته. در این تعریف یادگیری ایجاد تغییر نسبتا پایدار در رفتار بر اثر تجربه است تغییر نسبتا پایدار یعنی حتما وقتی یادگیری حاصل میشه که رفتار ما تغییر کنه. این تغییر در رفتار هم باید پایدار باشد یعنی یک ثانیه و چند ثانیه نباشه حالا مدتتش از چند دقیقه بالاتره این را تغییر پایدار می گوییم. این تغییر گفته اند که بر اثر تجربه هم باشه بر اثر تجربه باشه یعنی یه سری تغییراتی در انسان ممکن است که بر اثر خستگی به وجود بیاد یک فردی بر اثر خستگی زیاد ممکن است نتونه خشمش را کنترل کند و بیشتر عصبانی شود یا این یاد گرفته بیشتر عصبانی بشه میگییم نه این خستگی که برطرف بشه این تغییر موقتی هم که به وجود اومده میتونه برطرف بشه. بر اثر بیماریها و بر اثر داروها، این تغییرات هیچکدام یادگیری تلقی نمیشوند. ما دو نوع یادگیری داریم یک یادگیری برنامه ریزی شده که بهش میگییم یادگیری عمدی و یک یادگیری اتفاقی داریم. خیلی از یادگیری هایی که در انسان به وجود اومده اند در دسته ی دوم یادگیری قرار داشته اند. یعنی فرد قصد نداشته چیزی را یاد بگیرد با برنامه ریزی نبوده که بره جایی بنشینه و آموزشی به او داده بشه در کوچه، خیابان، محیط های مختلفی که فرد حضور پیدا می کنه اینجا یادگیری حاصل میشه. تعریف دیگری داریم تحت عنوان رفتار ما رفتار رو گفتیم که هر عملی که از انسان سر می زند می تونیم بهش رفتار بگییم



رفتار اینجا باز دو دسته تقسیم بندی داریم یکی رفتار آشکار داریم و یکی رفتار نهان. رفتار آشکار قابل مشاهده برای دیگران است. اون رفتارهای بیرونی است که ما داریم. و رفتارهای نهان هم یا رفتارهای درونی رفتارهایی هستند که گفتیم مثل تفکر، تخیل، هیجانات مختلفی که ما تجربه می کنیم قابل دیدن نیستند. اون واکنش های درونی که از انسان سر می زند. و در همین قسمت یادگیری ما یک عملکرد هم داریم عملکرد رو رفتارهای قابل مشاهده ی حاصل یادگیری گفته اند. ما قبلا هم گفتیم که روانشناسی به رفتارهای قابل مشاهده و حتی در دیدگاه شناختی به رفتارهای غیر قابل مشاهده مطالعه اینها هم می پردازد. ولی فرق عملکرد با رفتار این است که در رفتار هر عملی که از انسان سر می زد رفتار تلقی میشد ولی در عملکرد حتما رفتار باید حاصل و محصول یادگیری باشد نشات گرفته از یادگیری باشد. این ها در قسمت یادگیری این سه تا اصطلاح مهم بودند. و در قسمت آموزش چند تا اصطلاح داریم که ممکن است در دیدگاه عامه خیلی تفکیکی بین این ها وجود نداشته باشد. ولی در دیدگاه تخصصی این ها با هم فرق دارند. مثل آموزش. آموزش فعالیت هایی گفته شده که توسط معلم طراحی میشه برای تسهیل فرایند یادگیری. یعنی همه ی اون فعالیت هایی که معلم قبل از شروع کلاس انجام می دهد تا هنگام حضور در کلاس و حتی ارزشیابی های بعد از کلاس، برنامه ریزی هایی که انجام می دهد فعالیت هایی که انجام می دهد آموزش هستند. اصطلاح دیگری داریم تحت عنوان تدریس. تدریس به فعالیت های کلاسی معلم اطلاق میشه که عمدتا به صورت کلامی و درحضور دانش آموز ارائه می شوند. خوب فرق آموزش با تدریس اینجا متوجه میشوید که در آموزش اون فعالیت های قبل از شروع کلاس و فعالیت های بعد از شروع کلاس آموزش تلقی می شدند و جزء آموزش بودند ولی اون قسمتی که معلم در کلاس حضور داره و با چند نفر داره تعامل میکنه اینجا میگویم تدریس. اصطلاح گسترده تری از این اصطلاحات وجود دارد تحت عنوان پرورش شاید گسترده ترین و جامع ترین اصطلاحی که ما داریم پرورش است. پرورش را بعضی ها تربیت گفته اند و بعضی ها هم اکثرا ان را پرورش گفته اند. در پرورش ما به دنبال رشد همه جانبه ی شخصیت فرد هستیم. حالا چرا بعضی ها میگن تربیت و بعضی ها میگن پرورش. تربیت مختص انسان است ولی ما یک اسب و یا یک گل را هم میتوانیم پرورش بدهیم. ولی در تربیت این تعریفی که ما ارائه می دهیم مختص انسان است. در این تعریف یک فرایند منظم و مستمری که به دنبال هدایت رشد همه جانبه ی شخصیت است. اون فراگیر و یا یادگیرنده را می خواهیم در همه ی ابعاد شخصیتی رشد پیدا کنه. در سه جهت این رشد باید صورت بگیرد: اولاً ما به دنبال کسب معارف بشری هستیم. پس یادگیریه اون مطالب مختلفی که بشر تونسته تا حالا علم های مختلفی که اونا رو یاد بگیره. هم چنین به دنبال جامعه پذیر کردن افراد هستیم. یعنی اون ارزش های اجتماعی رو بپذیرند و استعداد های اونها هم رشد پیدا کنه و در جریان پرورش شکوفا بشه. پس میبینیم که پرورش خیلی جامع است. آموزش را در برمیگیرد، تدریس را در برمیگیرد، حتی اصطلاح بعدی کارآموزی هم جزیی از پرورش میتونه تلقی بشود. در پرورش معمولا سیستم آموزش و پرورش جامعه به دنبال پرورش است. و آخرین اصطلاحی که در اینجا خدمتون توضیح می دهم کارآموزی است. مگاهی اوقات برای یک شغل معین یا برای تکلیف خاصی یک مهارتی را باید یاد بگیریم حالا این ما بهش کارآموزی میگویم. در کارآموزی نگرش افراد، مهارت های افراد و دانش لازم برای انجام اون شغل یا اون تکلیف رو یاد می گیرد. مثل تایپ کردن که یک دوره تایپ کردن ممکن است برگزار بشود و افراد در یک ماه دو ماه تایپ کردن رو آموزش ببینند. این کارآموزیست دیگه به اون اهداف غایی نظام آموزشی و یا پرورش استعداد های مختلف کاری ندارد. فقط در زمینه همون شغل معین داره برنامه ریزی میشه. کاری که ما در آموزش و پرورش می خواهیم انجام بدهیم در واقع پرورش یا اون تربیتی است که گفتیم بقیه در ذیل اون قرار می گیرند.

جلسه هشتم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

یکی از سوالاتی که روانشناسی تربیتی ، میتونه به اونها پاسخ بده این هست: که معلم خوب کیست ؟ خیلی از تحقیقات در گذشته، حول و حوش همین موضوع بودند که معلم خوب کی هست ؟ چه کسی میتواند بهترین معلم باشد ؟ یا اگر ما میخواهیم معلم باشیم،



باید چه نکاتی را رعایت کنیم و یا چه روش ها و راهکارها و راهبردهایی را در کارمان داشته باشیم تا معلم خوبی باشیم. این سوال، خیلی سوال ساده ای نیست ! و براحتی نمیتوان به آن پاسخ داد .

ولی یک سری مواردی وجود دارد . حالا اگر ما خواسته باشیم که معلمین را بسنجیم، قبل از اینکه وارد این مبحث بشیم که معلم خوب کیست یا روانشناسی تربیتی چه جوابی برای این سوال دارد، بیایم ببینیم، آگه خواسته باشیم تشخیص بدیم معلم خوب کیه چه راه هایی داریم ؟ (این قسمت میگه که قبل از سنجش معلمین باید راههای تشخیص معلم خوب را بدانیم)

ویژگی های معلم خوب (معلم خوب کیست؟)			
1-کار عملی	2- رضایت دانش آموزان و اولیا	3-خودسنجی	
4-پیشرفت دانش آموزان	5-مشاهده کار در کلاس		

یکی از راه ها ممکن هست این باشد که ما بیاییم پیشرفت دانش آموزان را مد نظر قرار بدهیم بگوییم معلم خوب اون معلمی هست که دانش آموزانش بهتر درس را یاد میگیرند . گرچه این یک آیتیم خیلی مهم تلقی میشود، ولی نمیتواند، ملاک صد درصد درستی برای تشخیص معلمان خوب، از معلمانی که این صفت را ندارند باشد. چرا ؟ چون گاهی اوقات آموزش درست صورت میگیرد و ممکن است، معلم دلسوزی لازم را، برای دانش آموزان، داشته باشد، ولی از طرف دیگر گیرایی و کششی در یادگیرنده وجود نداشته باشد، و یا یادگیرنده یک مشکلی داشته باشد و یا محیط فیزیکی مشکلی داشته باشد در نتیجه ما میتوانیم بگوییم : هر چند این ملاک ملاکی هست که مورد استفاده قرار میگیرد، ولی صد در صد درست نیست.

ممکن هست ما بگوییم به مشاهده کار معلم میپردازیم یعنی : یک فردی در یک کلاسی بنشیند و معلم در حال تدریس را نگاه کند، خب ممکن است رفتار آن معلم در آن محیط، حالت تصنعی پیدا کند . یعنی در آنجا، یک رفتارهایی نشان بدهد (مثلا در آنجا مهربانی بیشتری از خودش نشان بدهد و در موقعی که یک مشاهده گری در آنجا نباشد این رفتارها اینطور نباشند و به مهربانی آنچه که در حضور مشاهده گر از خودش نشان میدهد نباشد)

میتونیم به آثار علمی معلم توجه بکنیم، که بازهم ملاک صد درصدی نیست، یک معلمی ممکن هست، آثار علمی خوبی داشته باشد، ولی در کلاسش خیلی معلم موفقی نباشد.

رضایت دانش آموزان و اولیا را هم میتوانیم در سنجش معلم قرار بدهیم ولی میدانیم همیشه هم ملاک خوبی نیست، که هر معلمی که دانش آموزان یا اولیا بیشتر از ایشان راضی باشند معلم بهتری هست (میگه این ملاک یعنی رضایت اولیا و دانش آموزان از معلم همیشه ملاک خوبی نمیتونه باشه.)

و گاهی اوقات ممکن هست از خود معلم بخواهیم بیاید یک خودسنجی یا خودگزارشی انجام بدهد . یعنی خودش خودش را بسنجد، ببیند با آن ملاک ها ی ایده الی که، برای یک معلم در نظر گرفته شده است، چقدر فاصله دارد. خب، در اینجا هم باز ممکن هست یک خطاهایی رخ بدهد. پس میبینیم که سنجش این موضوع که معلم خوب ، چه کسی هست، خیلی کار ساده ای نیست.

حال قبل از اینکه صفت های معلم خوب را بگوییم، بیایم بررسی کنیم که معلم چه نقشی در کلاس دارد ؟ آیا معلم فقط در کلاس آموزش میدهد ؟ گرچه کار اصلی معلمان در کلاس آموزش دادن هست، ولی در کنار این آموزش دادن، یک سری نقش های دیگری را هم ایفا میکنند.



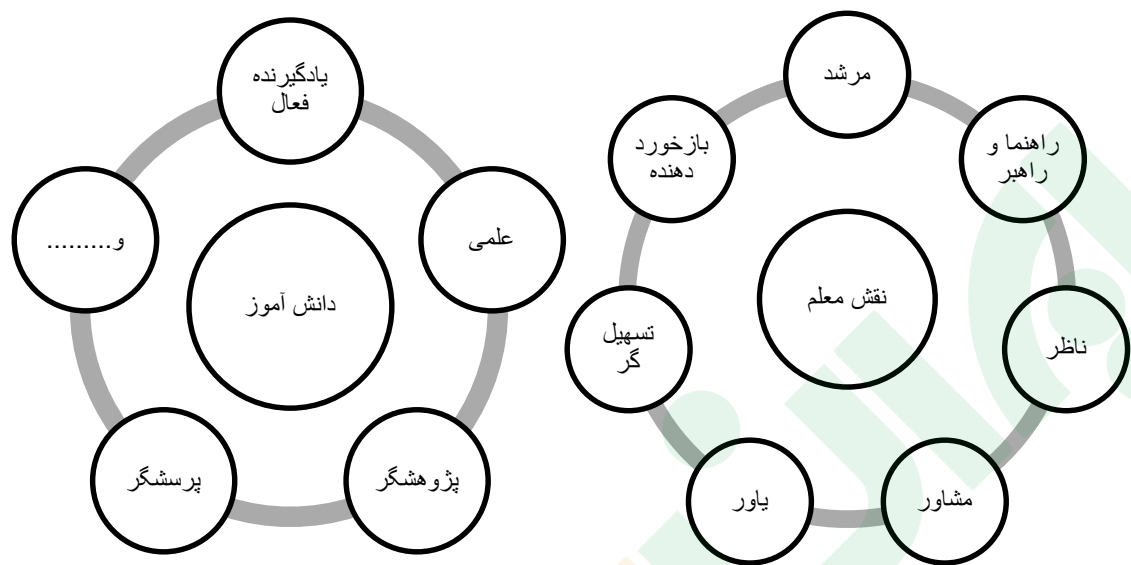
1. طراحی و اجرای آموزش
2. طراحی و سازماندهی کلاس درس
3. مدیریت و رهبری
4. ایجاد انگیزش
5. نظارت و کنترل
6. ایجاد انضباط
7. ارتباط با والدین

اینها نقش هایی هستند که به صورت سنتی برای معلم تعریف میشوند

نقش معلم و دانش آموز:

تغییراتی که در جامعه بوجود آمده است باعث شده است که انتظارات از معلم و دانش آموز هم تغییر کند. یعنی وقتی ما در گذشته، میگفتیم: دانش آموز کسی هست که در یک جایی و در یک کلاسی حضور پیدا میکند، نشسته هست و معلم به او آموزش میدهد و او مطالب را یاد میگیرد (این تعریف دانش آموز خوب در گذشته هست). و معلم خوب هم کسی هست که دارد کلاس را بخوبی کنترل میکند (تعریف معلم خوب در گذشته)، ولی، نقش های هم معلم و هم دانش آموز تغییرات زیادی کرده اند.

بعنوان مثال: از دانش آموز انتظار میرود که خودش یادگیرنده ی فعال باشد و دانش خودش را، خودش بسازد، فرد پرسشگری باشد. یک فردی که در گذشته ساکت در یک جا نشسته بود و هیچی نمیگفت دانش آموز خوب تلقی میشد، ولی در دیدگاههای جدید دانش آموز خوب، دانش آموزی هست که: اهل پرسش هست، فردی علمی هست که خودش بدنبال کسب دانش رفته است



و باز تغییراتی که در نگاه به معلم بوجود آمده ، از یک ارایه دهنده ی صرف درس ، تبدیل شده است ، به یک تسهیل گر، به یک راهنما، به یک مشاور به یک ناظر، به یک بازخورد دهنده و بطور کلی به یک مرشدی، که میخواهد یک دانش آموز را به سمت یادگیری هایی که مد نظرش هست هدایت کند .

خب این تغییرات مختلفی که در نگاه به معلم بوجود آمده است باز هم کار ما را در تعریف یک معلم خوب، سختتر میکند.

حالا وقتی ما میخواهیم برویم سراغ اینکه معلم خوب کیست و چه ویژگی هایی دارد؟ باید به این نکته توجه داشته باشیم که : پاسخ دادن به این سوال خیلی کار ساده ای نیست ! که کسی همه ی این مواردی و صفات و ویژگی هایی که گفتیم را داشته باشد. (میگه دشوار هست که تعیین کنیم یه معلم همه ی این صفاتی که گفتیم رو دارا هست یا نه)

ولی به هر حال روانشناسی تربیتی میتونه به این سوال ما تا حدی پاسخ دهد که ما چه کارهایی را انجام بدهیم که معلم بهتری باشیم .



جلسه نهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

خب فکر می‌کنم که انگیزه لازم در ما به وجود آمده باشد که ببینیم روانشناسی تربیتی در مورد اینکه معلم خوب کیست، چه پاسخی به این سوال ما داده است. خودتان قبل از اینکه به پاسخ این سوال بپردازیم چند لحظه در مورد معلمانی که تا به حال داشتید تأمل کنید، به بهترین و بدترین معلمانی که تا به حال داشته‌اید فکر کنید، چه در دوره دانش‌آموزی مدرسه و چه در دانشگاه، ببینید کدام یک از آن‌ها اثر ماندگاری در ذهن شما بر جای گذاشته‌اند؟ کدام معلمان هستند که هر وقت به یادشان می‌افتید خاطرات خوشی در ذهنتان زنده می‌شود؟ شناخت این نوع معلمان و تفکر و تأمل درباره آنها می‌تواند به ما کمک می‌کند تا خود ما معلم بهتری باشیم. تحقیق زمینه‌یابی خیلی گسترده‌ای بین دانش‌آموزان ۱۳ تا ۱۷ ساله انجام شده است و از آن‌ها پرسیده شده است به نظر شما بهترین و بدترین معلمانی که تا الان داشته‌اید چه جور ویژگی‌هایی داشته‌اند؟ و اینها آمدند و پاسخها را اولویت بندی کردند ببینید در این جدول که آمده ویژگی‌های بهترین و بدترین معلم‌ها چه هستند؟

تصویر دانش‌آموزان از بهترین و بدترین معلمان

ویژگی‌های بدترین معلمان	
ویژگی‌ها	درصد
1 داشتن یک کلاس خسته کننده	6/79
2 عدم ارایه توضیحات روشن	2/63
3 استثنا قایل شدن بین دانش‌آموزان	7/52
4 طرز برخورد بد	8/49
5 انتظارات خیلی زیاد از دانش‌آموزان	1/49
6 ارتباط برقرار نکردن با دانش‌آموزان	2/46
7 دادن تکالیف بسیار زیاد	2/44
8 سخت‌گیری زیاد	6/40
9 کمک نکردن و عدم توجه فردی به شاگردان	5/40
10 فقدان نظارت و کنترل بر کلاس	9/39



ویژگی های بهترین معلمان		
ویژگی ها	درصد	
1 داشتن حس شوخ طبعی	2/79	
2 جذاب کردن کلاس درس	7/73	
3 تسلط بر موضوع مورد تدریس	1/70	
4 توضیح روشن مطالب	2/66	
5 وقت گذاشتن برای دانش آموزان	8/65	
6 عادلانه رفتار کردن با دانش آموزان	8/61	
7 با دانش آموزان مثل بزرگ ترها رفتار کردن	4/54	
8 ارتباط مطلوب با دانش آموزان	2/54	
9 توجه کردن به احساسات دانش آموزان	9/51	
10 استثنا قایل نشدن بین دانش آموزان	6/46	

بهترین معلمان از دیدگاه دانش آموزان ، این ویژگی ها را داشته اند ، اولاً علیرغم اینکه ممکن است ما خیلی دقت نداشته باشیم و خیلی برای مان مهم نباشد گفته معلمان خوبی که ما تا الان داشتیم ۷۹ درصد دارای حس شوخ طبعی بودند آدم های شوخ طبعی بودند ، کلاس جذابی داشتند، بر موضوعی که داشتند درس می دادند تسلط داشتند ،مطالب را به خوبی توضیح می دادند ،برای دانش آموزان وقت می گذاشتند ،با دانش آموزان به صورت عادلانه رفتار می کردند ،خوب میبینیم همه این موارد که گفته شده همه آن چیزهایی است که روانشناسی تربیتی می تواند به ما بگوید. اگر شما می خواهید معلم خوبی باشید دانش آموزان چنین نظری دارند، ایجاد یک کلاس جذاب ،ایجاد یک کلاسی که دران رابطه درست و صحیح با دانش آموزان به وجود بیاد، معلمی که کلاس خشک و کلاس مستبد، کلاسی که جذابیت نداشته باشد یا یکنواخت ، نداشته باشد اینها می تواند به ما کمک کند، حالا ما چگونه میتوانیم این جذابیت را ایجاد کنیم ،روشهای مختلفی وجود دارد که ما به آنها خواهیم پرداخت. اینکه انتظارات مناسبی از دانش آموزان داشته باشیم ،در عین حالی که آنها را دست کم نگیریم و آنها را خیلی کم برآورد نکنیم ولی در عین حال از دانش آموزان انتظارات معقول و مناسبی داشته باشیم ،مثل بزرگترها مورد احترام ما قرار بگیرند و به احساسات آنها توجه بشود و بین آنها ما استثنایی قائل نشویم ،اینها ویژگی هایی بوده از دیدگاه دانش آموزان ،که برای بهترین معلمان برشمردیم ما هم وقتی تامل میکنیم و نگاه می کنیم واقعا معلمینی که ما داشتیم و برای ما ماندگار بودند ممکن است همه این ویژگی ها یا قسمتی از این ویژگی ها را در کارشان داشته اند. و باز بدترین معلمان کدام ها بودند؟ حالا شاید این اصطلاح زیاد مناسب نباشد ولی معلمانی هستند که خاطره خوشی از خودشان در ذهن دانش آموزان بر جای نگذاشتند ،از دیدگاه دانش آموزان معلمان برعکس این گروه بودند .یک کلاس خسته کننده داشتند، ۷۹ درصد معتقد بودند معلمی که خاطره خوبی از او نداشتند و تحت عنوان بدترین معلمان تلقی کردند کلاس خسته کننده ای داشتند، مطالب را به خوبی توضیح نمی دادند یا توضیحات روشنی ارائه نمی دادند ،بین دانش آموزان استثنا قائل می شدند ،با آنها به طرز بدی برخورد می کردند ،انتظارات فراتر از حد توان از آن ها داشتند ،نمی توانستند ارتباط موثری با دانش آموزان برقرار کنند،



تکالیف زیادی می دادند، سخت گیری زیادی می کردند به دانش آموزان کمک نمی کردند که مانند معلمان قبلی که به احساسات توجه داشتند باید به تک تک دانش آموزان توجه کنند، بالاخره نظارت و کنترلی بر کلاسی درشان نداشتند. از دیدگاه دانش آموزان دیدید که بهترین و بدترین معلمان کدام ها هستند. گرچه ما می توانیم از ویژگی های بهترین معلمان درس بگیریم، ولی بدترین معلم ها هم که در اینجا توصیف شدند می توانند باز برای ما درس آموز باشند. این رفتارهایی که در اینجا وجود داشت را ما تکرار نکنیم. حالا این دیدگاه دانش آموزان بود ببینیم تحقیقات روانشناسی درباره معلمان خوب به ما چه می گویند:

آموزش اثر بخش (معلمان کارآمد)

الف: مهارت ها و دانش های حرفه ایی معلم	ب: تعهد
1. تسلط بر مطالب مورد تدریس	1. دلسوزی و علاقه به کار خود
2. راهبردهای آموزشی	2. مسئولیت پذیری
3. مهارت های هدف گذاری و برنامه ریزی آموزشی	ج: رشد و توسعه ی حرفه ایی
4. مهارت های انگیزشی	1. رشد و توسعه ی حرفه ایی
5. مهارت های ارتباطی	2. مشورت با معلمان با تجربه
6. مهارت های کنار آمدن با دانش آموزان مختلف	3. متوقف نکردن یادگیری
7. مهارت های تکنولوژیکی	4. فراهم کردن منابع خوب و جلب حمایت دیگران

معلم کارآمد یا آموزش اثربخش، باید سه دسته ویژگی داشته باشد: اولاً یکسری از موارد مربوط به مهارت ها و دانش های حرفه ای معلم، مورد بعدی تعهدی است که معلم دارد، بالاخره رشد و توسعه حرفه ای که یک معلم باید داشته باشد تا بتواند آموزش اثربخشی را داشته باشد. بعضی از این موارد واضح هستند اما بعضی ممکن است نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد. به عنوان مثال معلم خوب باید بر مطالب مورد تدریس تسلط داشته باشد. ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم یک فردی به عنوان یک معلم خوب تلقی شود اما آن موضوعی را که میخواهد تدریس کند خودش بلد نباشد، این بدیهی ترین چیز است که از ما یک معلم خوب می سازد. ولی این تسلط به تنهایی کافی نیست علاوه بر تسلط، معلم باید راهبردهای آموزشی مناسب برای انتقال مطالب به دانش آموزان داشته باشد این طوری نباشد که فقط معلم مطالب را صرفاً ارائه دهد، معلم خوب باید مهارت های هدف گذاری و برنامه ریزی آموزشی داشته باشد، بتواند طراحی آموزشی مناسبی برای دوره و کلاس خود داشته باشد، ایجاد انگیزش را گفتیم، مهارت های ارتباطی را گفتیم، مهارت کنار آمدن با دانش آموزان مختلف، یعنی تفاوت های فردی بین دانش آموزان وجود دارد که ما باید دقت کنیم با دانش آموزانی که ممکن است سبک های رفتاری مختلفی داشته باشند، فرهنگ های مختلفی داشته باشند، ممکن است از لحاظ یادگیری با یکدیگر تفاوت هایی داشته باشند. چگونه باید با این ها کنار بیاییم؟ ما خواهیم آموخت که معلمان خوب می توانند با انواع سبک های یادگیری و دانش آموزان متفاوت کنار بیایند.



جلسه دهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

یکی دیگر از مهارت‌های معلمان مهارت‌های تکنولوژیکی هست.

آموزش اثربخش (معلمان کارآمد)

الف: مهارت‌ها و دانش‌های حرفه ای معلم

- 1- تسلط بر مطالب مورد تدریس
- 2- راهبردهای آموزشی
- 3- مهارت‌های هدف گذاری
- 4- مهارت‌های انگیزشی
- 5- مهارت‌های ارتباطی
- 6- مهارت‌های کنار آمدن با دانش آموز
- 7- مهارت‌های تکنولوژیکی

ب: تعهد

- 1- دلسوزی و علاقه به کار خود
- 2- مسوولیت پذیری

ج: رشد و توسعه حرفه ای

- 1- رشد و توسعه حرفه ای
- 2- مشورت با معلمان با تجربه
- 3- متوقف نکردن یادگیری
- 4- فراهم کردن منابع خوب و جلب حمایت دیگران

در این دوره ای که فناوری به سرعت در حال رشد است معلمان کارآمد باید بتوانند از فناوریهای لازم برای آموزش خودشان بهره بگیرند. فناوری فقط تسلط بر کامپیوتری نیست، تسلط به فناوری یعنی قدرت جستجوگری، سواد رسانه‌ای، استفاده معلم از ابزارهای مختلف برای تدریس بهتر و انتقال بهتر مطالب به دانش آموزان.

در کنار همه این موارد که گفته شد از جمله قدرت توضیحی معلم، دسته دیگر مهارت‌ها، می‌تواند از قبیل تعهد و دلسوزی معلم باشد، معلمان ماندگار و معلمان اثربخش معلمان دلسوز و متعهد به کار خود بوده‌اند. ما باید به دانش آموز در وهله اول به عنوان یک انسان نگاه کنیم. هر کسی در کلاس ما حضور پیدا کرده علیرغم ویژگی‌های فردی و خانوادگی و قومی و نژادی خود یک انسان است که مورد احترام است.

معلمان خوب این را همیشه می‌دانند و حتی از بدترین دانش آموزان، دانش آموزان خوبی ساخته‌اند. رفتار معلم باید طوری باشد که رفتار بد دانش آموز را تشدید نکند. وقتی به دانش آموزی توجه شود دانش آموز احساس تعلق بیشتری به کلاس خواهد کرد و برای یادگیری انگیزه بیشتری خواهد داشت.

علاوه بر این موارد که گفته شد معلمان خوب به دنبال رشد و توسعه حرفه ای خودشان هستند، نباید با فارغ التحصیلی از دانشگاه جریان یادگیری به اتمام برسد. معلم خوب معلم است که همیشه خود را بروز می‌کند و به دنبال رشد و توسعه خود هست. او جستجو می‌کند منابع آموزشی را که به او کمک می‌کند معلم بهتری باشد. معلمان خوب می‌توانند منابع مختلفی را به صورت فیزیکی و به صورت جلب حمایت دیگران فراهم کنند و باعث رشد خود شوند.



جلسه یازدهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

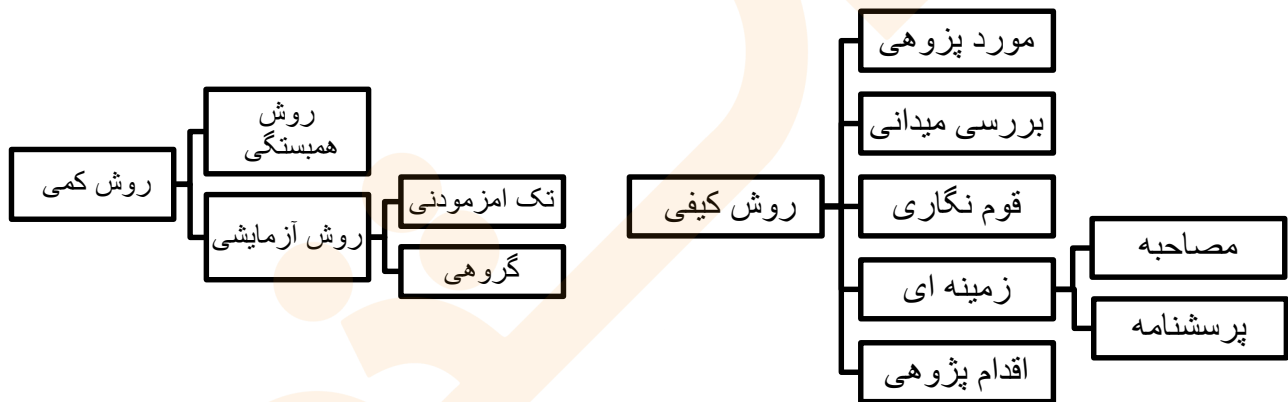
در روانشناسی تربیتی ما روش های پژوهش متعددی داریم گفتیم که روانشناسی پرورشی یک علمی است که علم تجربی تلقی میشه و داده هاش رو از روش علمی به دست می آورد این مباحث مختلف و داده های مختلفی و نظریه های متفاوتی که در روانشناسی تربیتی به دست آمده از کجا آمده است

روش های پژوهش در روانشناسی تربیتی به 2 دسته تقسیم می شوند:

1 روش های کیفی 2 روش های کمی

کیفی: در روش های کیفی ما با اعداد و ارقام سرکار نداریم و بیشتر به توصیف دقیق پدیده ها پرداخته می شود

کمی: در روش های کمی ما با استفاده از اعداد و ارقام و گروه های کنترل و گروه آزمایش و نمونه گیریهای خاص ما به مطالع میپردازیم



روش های تحقیق کیفی یکی یکی بررسی مختصری میکنیم حتما کسی که می خواهد این روشها رو فراگیرد باید درس های مثل روش تحقیق مطالعه کند

مورد پژوهی: در مطالعه موردی ما وقتی یک شخصی داریم یا یک موقعیتی داریم که امکان تکرار آن موقعیت وجود ندارد بنابراین به صورت عمیق اون شخص یا موقعیت رو مورد مطالعه قرار میدهم نکته ای که باید مورد نظر ما باشه نتایج حاصل از مورد پژوهی همیشه قابل تفسیر و تعمیم نیستند خیلی نمیتوانیم بگوییم در بقیه افراد و بقیه موقعیت ها همین شرایط حاکم است قوم نگاری: این روش از مردم شناسی برگرفته شده است که هدف این روش این است که بررسی های عمیقی در مورد ویژگی های یک گروه را. در روانشناسی تربیتی گاهی یک کلاس یا یک موقعیت مورد بررسی عمیق قرار گرفته به عنوان مثال وقتی می می خواهیم ببینیم نژادهای مختلف در یک کلاس حضور دارند یا قومیت های مختلفی که هستند چگونه می توانند با همدیگر تعامل



داشته باشند یا دانشجویانی که سال اول وارد محیط دانشگاه بشوند و در کلاس حضور میابد و به مطالعه رفتار و تعامل و واکنش های که افراد با هم دارن بپردازند

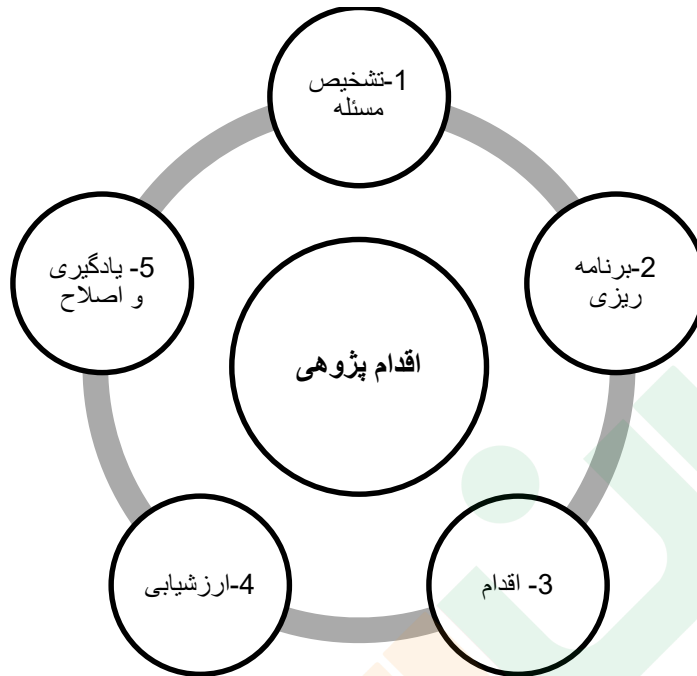
بررسی میدانی: در این روش فرد در موقعیت طبیعی قرار میگیرد و از مشاهده طبیعی استفاده میکنه و گفتیم که مثل روش قوم نگاری در اینجا هم می توانیم به عنوان یک پژوهشگر در محیط حضور داشته باشیم

زمینه یابی: ما به دنبال این هستیم که نگرش و باورها و ارزش های افراد رو بسنجیم در مورد موضوعی می خواهیم ببینیم دانشجویان چه نظری داشتند مثل همون مورد مطالعه گسترده ویژگی های بهترین و بدترین معلمان رو داشتیم برمیشمردیم گفتیم که یک تحقیق زمینه یابی اجرا شد و افراد از طریق مصاحبه یا پرسشنامه میان نظر خودشون در مورد یک موضوعی ابراز میکنند البته این روش ها همه مختص روانشناسی تربیتی نیستند و در بقیه موارد (رشته ها) هم مورد استفاده قرار میگیرند ولی در روانشناسی تربیتی ما میتوانیم از این روش ها استفاده کنیم

گرچه در زمینه یابی ما نتایج رو به صورت اعداد گزارش و کمی گزارش میکنیم ولی چون فقط صرف درصدها و نتایج به صورت کمی هستند در رده روش کمی قرار نمی گیرند



گاهی اوقات معلم در کلاس خود با مشکلاتی مواجه میشود که میخواهد اون مشکل رو به صورت علمی حل کند و در اینجا از روش پژوهش در عمل یا اقدام پژوهی استفاده میکند



وقتی شما با مشکلی مواجه می شوید اول باید مسئله رو به درستی تشخیص بدیم اون وضع موجود رو باید توصیف کنیم و وضع مطلوب رو به درستی مشخص کنیم و فاصله ای که بین اینها هست و چه راهکارهای میشه به کارگرفت و چه پیشنهاد های وجود داره که میتواند این مشکل برطرف کند

تفاوتی که اقدام پژوهی با سایر روش های پژوهشی داره این است که ما در اقدام پژوهی به دنبال حل مشکلی هستیم که برای فرد به وجود آمده است برای معلمی که دارای دانش آموزان کم انگیزه است و یا معلمی که دنبال روش تدریس بهتری است اقدام پژوهی می تواند کمک خیلی خوبی به این فرد داشته باشد

روش های کمی:

روش همبستگی: ما گاهی وقت ها می خواهیم به مطالعه و ارتباط بین دو متغیر بپردازیم ببینیم چه رابطه ای بین دو تا متغیر وجود دارد ما این جا از روش همبستگی استفاده میکنیم در روش همبستگی ما میتونیم رابطه زمانی یا رابطه پیش بینی رو تعیین کنیم بین 2 تا متغیر، یک ضریب همبستگی به وجود میاد در پایان تحقیق همبستگی که با ۲ کوچک انگلیسی نشان داده می شود و به ان ضریب همبستگی می گوئیم که بین مثبت و منفی 1 است

دو متغیر می توان حالت های مختلفی داشته باشد می توانند هر دو بالا بروند یا پایین بیان یا میتواند یکی بالا برود یکی پایین بیاد که میگویم رابطه مستقیم یا معکوسی بین متغیرها به دست می اید، ما با توجه به این موارد می توانیم تا حدودی به توصف بپردازیم و همبستگی رو بسنجیم ولی نمیتونیم بگوئیم این دو تا متغیر کدوم یکی دلیل دیگری است آیا هوش دلیل پیشرفت تحصیلی هست یا برعکس ایا توجه زیاد باعث پیشرفت تحصیلی میشه یا نه ادم های که پیشرفت تحصیلی دارن خود این پیشرفت تحصیلی باعث میشه که توجه به محرک های کلاسی بیشتر بشود



پژوهش همبستگی: 1- رابطه بین دو متغیر 2- رابطه زمانی و رابطه پیش بینی 3- ضریب همبستگی 4- علامت ضریب همبستگی ۲ است 5- ارزش عددی آن همیشه بین 1+ تا 1- است 6- در ضریب همبستگی هم میزان و هم جهت رابطه دیده می شود 7- عدم تعیین رابطه علیت بین متغیر ها 8- مجذور ضریب همبستگی نشان دهنده درصد مشترک بین 2 متغیر مورد نظر است

جلسه دوازدهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

روش های تحقیق کمی

روش همبستگی	روش آزمایشی
• رابطه بین دو متغیر • رابطه زمانی و رابطه پیش بینی • ضریب همبستگی • علامت ضریب همبستگی (r) • ارزش عددی آن همیشه بین 1+ تا 1- است • در ضریب همبستگی هم میزان و هم جهت رابطه دیده می شود • عدم تعیین رابطه علیت بین متغیر ها • - مجذور ضریب همبستگی نشان دهنده درصد مشترک بین 2 متغیر مورد نظر است	• دستکاری یک یا چند عامل و ثابت نگه داشتن بقیه عوامل • علاوه بر توصیف و پیش بینی به رابطه علت معلولی بپردازد • دقیق ترین و معتبرترین نوع پژوهش یادگیری • امکان کنترل دقیق متغیر ها تفاوت این روش با سایر روشهای علمی • اصل مهم دیگر انتخاب تصادفی است • متغیر مستقل و متغیر وابسته • انجام به دو صورت گروهی و انفرادی • وجود دو گروه آموزش و کنترل در پژوهش گروهی

روش آزمایشی

روش تحقیق دیگری که جزو روشهای کمی محسوب می شود روش آزمایشی است. روش آزمایشی معتبرترین و دقیق ترین روشی است که وجود دارد در این روش ما یک یا چند عامل را دستکاری می کنیم و بقیه عوامل و متغیرها را ثابت نگه میداریم. ما در تحقیقاتی که گفتیم همبستگی و سایر تحقیقات توصیفی و صرفا به توصیف و پیشبینی بین متغیرها می توانستیم بپردازیم. ولی در تحقیقات آزمایشی علاوه بر توصیف و پیش بینی می توانیم روابط علی و علت و معلولی بین متغیرها هم تعیین کنیم. در این روش به دو صورت گروهی و انفرادی است.

پژوهش آزمایشی

- دستکاری یک یا چند عامل و ثابت نگه داشتن بقیه عوامل
- علاوه بر توصیف و پیش بینی به رابطه علت معلولی بپردازد
- دقیق ترین و معتبرترین نوع پژوهش یادگیری
- امکان کنترل دقیق متغیرها تفاوت این روش با سایر روشهای علمی

در روش گروهی ما بصورت تصادفی نمونه را از جامعه که می‌خواهیم تحقیق در موردش انجام بدهیم انتخاب می‌کنیم و اینها را به دو گروه آزمایشی و کنترل تقسیم بندی میکنیم و یک مداخله ای در گروه آزمایش انجام میشود و در گروه کنترل مداخله ای دریافت نمی‌کند و بعد نتایج مداخله خودمان را میسنجیم. این روش آزمایشی که گفتیم میتوانیم با توجه به این روش میتوانیم به تبیین رابطه علی و معلولی بپردازیم. در اینجا خوبی روش آزمایشی این است که ما با توجه به این میتوانیم بعد به کنترل یا تغییر رفتار دست بزنیم. یک مثالی از روش آزمایشی: می‌خواهیم ببینیم آیا دانش آموزان با روش معمولی که خودشان مطالعه میکردند بهتر یاد میگیرند یا اگر ما بهشان آموزش بدهیم که نقشه ی مفهومی را ترسیم کنند برای متنی مه میخوانند با توجه به اون ترسیم نقشه مفهومی، ببینیم درک مطلبشان چطوری است. خب ما دانش آموزان جامعه را یک گروهی را از داخل نمونه گیری تصادفی در ان انجام میدهم. نمونه گیری تصادفی یعنی همه اعضا شانس مساوی برای قرار گرفتن در نمونه را دارند. این نمونه را به دو گروه تقسیم می‌کنیم یک گروه آزمایش میشود یک گروه کنترل. در گروه آزمایش از آنها می‌خواهیم یادگیری آنها با استفاده از نقشه های مفهومی باشد، و گروه دیگر هیچگونه کاری انجام نمیشود و با روش قبلی خودشان جلو میروند. بعد میسنجیم ایا میزان درک مطلب این گروه تفاوتی دارد یا خیر. آیا یادگیری در گروه آزمایش بیشتر بوده یا در گروه کنترل یا تفاوتی نداشت. خب با یافتن نتایج پژوهش ما متوجه میشویم که ایا آن متغیر مستقل که ما دستکاری کردیم بر متغیر وابسته که درک مطلب بوده تاثیری داشته یا خیر.

تا حد امکان ما باید دنبال یافتن نتایج از روش آزمایشی باشیم. چون معتبرترین روش است که هم در علوم تجربی و هم علوم دیگر هست. علاوه بر روش آزمایشی گروهی، ما روش آزمایش انفرادی هم داریم، در این روش بجای دو گروه از یک فرد برای انجام آزمایش استفاده میکنیم، آن فرد دو نقش بازی میکند هم نقش گواه یا کنترل و هم نقش آزمایش. معروفترین طرحی که جزو طرحهای انفرادی هست طرح بازگشتی هست یا معروف است به طرح abab در مرحله اول روی فرد خط پایه را میسنجیم، وضعیتش از نظر متغیری که مورد پژوهش قرار میدهم چطوری هست، خب یک خط پایه ی ترسیم میشود و یک ارقامی بدست بیاید وضعیتش مشخص میشود. یک مداخله انجام می‌شود یعنی b بعد از مداخله اندازه گیریها و بخشهای لازم انجام میشود ببینیم چه تاثیری بر متغیر وارد شده. بطور مثال: اگر کودکی سروصدا میکند و خانواده را اذیت می‌کند، ببینیم چه آزمایشی متغیری وارد بشود که آن مشکل برطرف شود اول خط پایه را مشخص میکنیم چندبار در روز یا هفته دچار این مشکل می‌شود بعد یک متغیر را که فکر میکنیم که میتواند متغیری را تغییر بدهد اعمال میکنیم بطور مثال بهش پاداش بدهیم خب ببینیم بعد پاداش چه تغییری در رفتار فرد ایجاد شده. اگر کاهش پیدا کند می‌گوییم این تاثیر عاملی بوده که وارد کرده ایم و اگر تغییری نداشت ان عامل تاثیری نداشته است. برای مطمئن بشویم ان عامل تاثیر دارد ما دوباره ان عامل را حذف میکنیم اگر رفتارش به مرحله قبل برگشت می‌گوییم تاثیر نتیجه همین مورد بوده باز دوباره اعمال میکنیم یعنی bدومی چون متغیر مداوم باشد و دوام داشته باشد. حالا از مجموعه موارد گفته شده که ما میتوانیم یک دید کلی نسبت به روشهای که داده های روانشناسی تربیتی داشته باشیم بعد این محبت می‌خواهیم



دست خود سنجی بزنیم آیا این مفاهیم که گفتیم متوجه شدیم یا نه یادگیریمان چقدر بود؟ اگر این موارد بتوانیم بررسی کنیم به اهداف این قسمت دست پیدا کرده ایم.

خودسنجی

- 1) روانشناسی را تعریف کنید؟ و واژه های همه این تعریف را توضیح دهید.
- 2) رویکردهای مختلف روانشناسی را توضیح دهید.
- 3) شاخه های مختلف روانشناسی را از نظر عوامل مورد توجه در هر شاخه با یکدیگر مقایسه کنید.
- 4) روانشناسی تربیتی را تعریف کرده و کاربردهای آن را بیان کنید.
- 5) معلمان خوب چه ویژگی های دارند؟
- 6) یادگیری را تعریف کنید و ویژگی های آنرا با ذکر مثال توضیح دهید
- 7) اصطلاحات آموزش، تدریس، پرورش و کارآموزی را تعریف کرده و باهم مقایسه کنید.
- 8) روش های پژوهش در روانشناسی تربیتی را توضیح دهید.
- 9) سه دسته ویژگی های معلمان اثربخش را تشریح کنید.

جلسه سیزدهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

رشد انسان: یکی از مواردی که در کار معلمی خیلی اهمیت دارد، و نشانه معلم خوب بودن اینکه ما مخاطب خودمان را خوب بشناسیم. کسانی که مخاطب خود را از جنبه های مختلف خوب می شناسند می توانند آموزش بهتری ارائه بدهند. حال میخواهیم ببینیم رشد چه کمکی می تواند به معلمان داشته باشد:

سناریوی اول:





چرا این اتفاق افتاده است؟ روانشناسی تربیتی و نظریه های یادگیری می توانند این مساله را توضیح بدهند.

سناریوی دوم:

به این صحنه ها بیندیشید!



۲. معلم انشا وارد کلاس نهم که می شود قبل از هر کاری، به رضا تبریک می گوید به خاطر شعری که سروده بود و برای بررسی به معلم داده بود. معلم از او خواست که در مسابقات سرودن شعر پاییز حتماً شرکت کند. رضا که صورتش سرخ شده بود و انگار از این خبر اصلاً خوشحال نشده بود، گفت برای این کار وقت ندارم!

چرا دانش آموز از این خبر خوش ناراحت شد؟ روانشناسی رشد به خوبی به این سوالات پاسخ خواهد داد.

ما با دو واژه سر و کار داریم: یکی رشد و دیگری تحول.

در گذشته بیشتر روی روانشناسی رشد تاکید می شد ولی امروزه بیشتر بر روی تحول تاکید می شود.

رشد و تحول

تحول	رشد
• روانشناختی • کیفی کمی ،اندازه گیری دشوار • پیچیده • تغییرات کارکردی • ادامه دار ، تا زمان مرگ ادامه می یابد	• فیزیکی • کمی ، قابل اندازه گیری • ساده • تغییرات ساختاری • ادامه دار نیست و با رسیدن به رسش متوقف



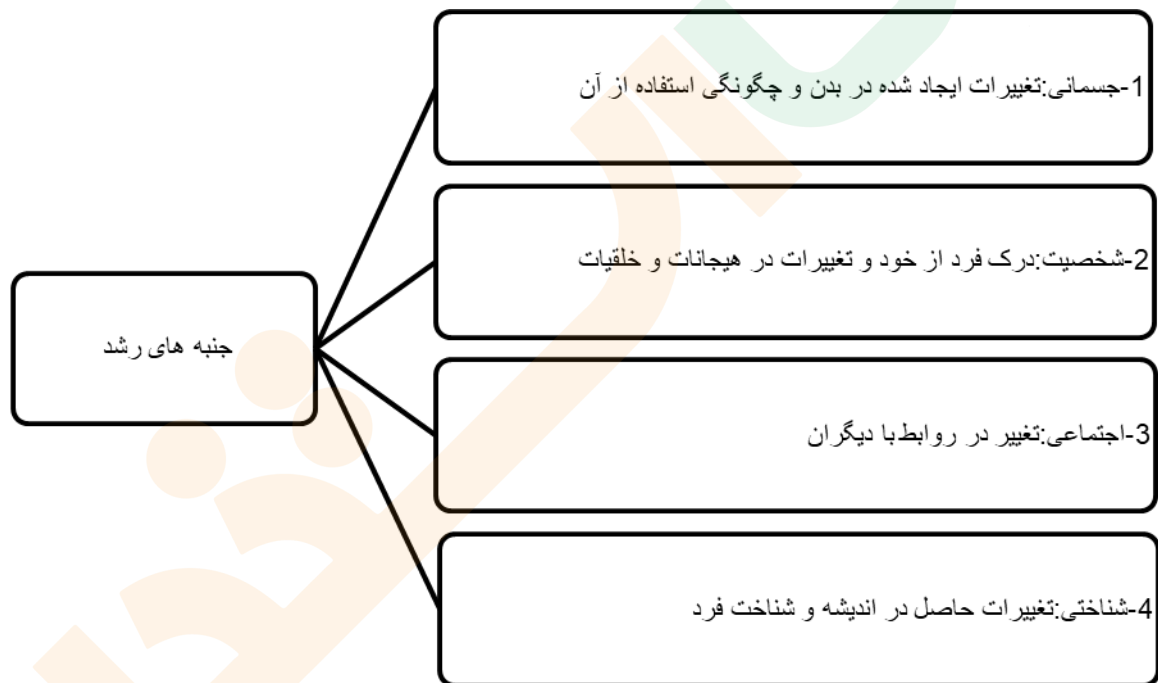
تغییرات ساختاری: یعنی تغییرات فیزیکی رخ می دهد مانند بلند شدن قد انسان.

رشد در جایی که به پختگی کامل دست پیدا کرد متوقف می شود ولی تحول تا زمان مرگ ادامه پیدا می کند.

ما وقتی از رشد صحبت میکنیم (رشد جسمانی) انگار همه چیز رو به بالا حرکت می کند ولی در تحول اینگونه نیست. انسان تا یک سنی هم از لحاظ شناختی و هم از لحاظ جسمانی رشد پیدا میکند (قد، وزن، میزان هوش و میزان شناخت انسان بیشتر می شود ولی در یک جایی متوقف می شود). اما در تحول حتی زمانی که انسان به سنین پیری هم که می رسد یک تغییرات کیفی در فرد رخ می دهد. این تغییرات کیفی میتوانند در نحوه ی فکر کردن، نحوی حفظ کردن و چیزهای دیگر اتفاق بیوفتد.

رشد جنبه های مختلفی دارد. پدر و مادرها بیشتر جنبه ی فیزیکی رشد را مد نظر میگیرند ولی معلم باید به همه ی ابعاد رشد همزمان توجه کند.

تعریف رشد: تغییرات منظم و سازگارانه است که از هنگام انعقاد نطفه تا هنگام مرگ در انسان روی می دهد.



این ابعاد فرآیندهای جدا از هم نیستند و همگی به هم وابسته هستند و بسیار از یکدیگر تاثیر می پذیرند.

رشد جسمانی: در ماهیچه ها، استخوان ها و سیستم عصبی فرد یک سری تغییراتی ایجاد می شود و در چگونگی استفاده از بدن نیز تغییراتی ایجاد می شود مانند تغییرات در مهارت های حرکتی.

رشد شخصیت: درک فرد از خود در طول زمان تغییر می کند. همچنین هیجانات و خلیات فرد نیز تغییر می کند. یک قسمتی از روانشناسی به روانشناسی شخصیت می پردازد که در آنجا جنبه های رشدی شخصیت مورد توجه قرار می گیرد.

در روانشناسی تربیتی بیشتر رشد شناختی مورد مطالعه قرار میگیرد.



جلسه چهاردهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

رشد شناختی:

از جمله ابعادی از رشد بود که در روانشناسی تربیتی مورد توجه قرار می گیرد. ما اگر بخواهیم بدانیم شناخت چیست، شناخت معمولاً به فرایندهای شناختی که ما داریم نظیر توجه، ادراک و یادگیری و بخاطر سپردن و یادآوری، به اینها مجموعاً فرایندهای شناختی می گوئیم. زبان و تفکر نیز جز فرایندهای شناختی هستند.

نظریه شناختی پیاژه

- متولد 1896 در سوییس و علاقمند به زیست شناسی
- شروع تحقیقات اختصاصی در زمینه هوش با کار در آزمایشگاه بینه در پاریس
- کشف نوعی نظم و یکنواختی در اشتباهات و پاسخ های نادرست کودکان (تشابه اشتباهات کودکان هم سن)
- روشی که کودک دنیا را احساس و تفسیر می کند بسیار متفاوت است.
- پیاژه می خواست منشا چگونگی تکامل دانش در نزد نوع بشر را مطالعه کند و بدین منظور رشد شناخت را در کودکان وسیله قرار داد.

تغییراتی که در این قسمت رخ می دهند را در حوزه رشد شناختی مورد مطالعه قرار می دهیم. ما برای اینکه بیاییم تغییرات شناختی را مورد مطالعه قرار دهیم یا رشد شناختی را مورد مطالعه قرار دهیم، بایستی از نظریه ها استفاده کنیم. چندین نظریه معروف در زمینه رشد شناختی وجود دارد که معروفترین آن نظریه معروف رشد شناختی پیاژه است. پیاژه، یک روانشناس سوئیسی بود که نظریه ای را بنا نهاد که هنوز هم بعد از اینکه بیش از 60 یا 70 سال از ارائه این نظریه گذشته، یکی از معتبرترین نظریه ها در زمینه رشد شناختی است. پیاژه در آزمایشگاه بینه کار می کرد. بینه، در قسمت هوش خواهیم گفت که می خواست یک تست هوش بسازد و از کودکان زیر سنین دبستان شروع کرد. او سوالاتی را می پرسید تا ببیند هر سنی به چه سوالاتی می توانند پاسخ دهند. مثلاً بچه های پنج ساله به چه تعداد و به چه سوالاتی می توانند پاسخ درست بدهند. ولی برای پیاژه برعکس بود. او در حین آزمایشات متوجه شد که بچه ها در یک سن خاص، همه یک سری سوال را اشتباه جواب می دهند. برایش جالب بود که چرا همه بچه ها این سوالات را اشتباه جواب می دهند و بعداً خود آن نظریه رشد شناختی بر مبنای همین پاسخ های اشتباه بچه ها پایه گذاری شد. پیاژه یک هدفی که داشت این بود که می خواست ببیند منشا دانش در نزد بشر چه بوده؟ و چگونه دانش در انسان ها تکامل پیدا کرده؟ و گفت ما که به انسانها دسترسی نداریم تا برویم از اول تاریخ بررسی کنیم ببینیم که از آن اوایل انسانهای اولیه چگونه دانش را فراگرفته اند، علم را فراگرفته اند. ولی می گفت اگر ما بتوانیم بفهمیم این بچه های کوچک، بچه هایی که تازه بدنیا می آیند چگونه محیط اطرافشان را می شناسند، چگونه دنیای بیرونی را وارد دنیای ذهنی خودشان می کنند می توانیم پی ببریم به اینکه به چه نحوی دانش در انسانهای اولیه شکل گرفته است. در واقع، پیاژه بدنبال معرفت شناسی بود.

در نظریه پیاژه، ما چندتا مفهوم اساسی داریم که این مفاهیم را اگر متوجه شویم بخوبی می توانیم بفهمیم پیاژه چی گفته است. گاهی برای دانشجویان ابهاماتی درباره این نظریه پیاژه و اصطلاحات خاصی که دارد بوجود می آید ولی میتوانیم به زبان ساده اینها را بیان کنیم.

مفاهیم اساسی نظریه پیازه

علاقه ذاتی انسان به درک چگونگی کار جهان و نیاز به نظم ساختار و قابلیت پیش بینی در تجربه های خود

1. **تعادل یابی:** تعادل: حالت توازن شناختی بین درک ما از جهان هستی و تجربه هایمان
2. **طرحواره:** الگوهای سازمان یافته اندیشه و عمل که در تعامل بین انسان و محیط بکار می رود.
3. **سازگاری:** فرایند دمساز کردن تجربه های تازه با طرحواره های موجود
4. **جذب:** کوشش برای فهم یک چیز جدید از طریق جای دادن آن در درون طرحواره هایی که از قبل در ذهن خود داریم.
5. **انطباق:** فرایند تغییر ساختارهای شناختی پیشین به گونه ای که با آن چه درک می شود متناسب شود.

مهمترین مفهومی که در نظریه پیازه وجود دارد، مفهوم تعادل یابی است. تعادل یابی به علاقه ذاتی انسان به درک چگونگی کار جهان گفته می شود. یعنی می گوید همه آدمها چه کودکان چه بزرگسالان دوست دارند بفهمند دنیا چگونه کار می کند و در این فهمشان باید یک نظم وجود داشته باشد، یک ساختار وجود داشته باشد و یک قابلیت پیش بینی وجود داشته باشد. یعنی وقتی شما متوجه شدید که مثلاً وقتی یک ابر سیاهی می آید شروع می کند به بارش باران، وقتی شما دوباره ابر سیاهی می بینید، زمستان هم باشد و کاملاً به شکل تجربه بارش قبلی باشد، انتظار دارید، یعنی پیش بینی می کنید که دوباره باران بیاید و اگر دیدید باران نیامد باز هم پیش بینیتان دارد به هم می خورد یعنی آن تعادل به هم می خورد. پس ما همواره بدنبال این هستیم که یک تعادلی داشته باشیم. به این می گویند فرایند تعادل یابی.

مبنای نظریه پیازه هم بر همین اصطلاح تعادل یابی بنا شده است. ما تعادل هم داریم. تعادل آن توازن شناختی بین درک ما از جهان هستی و تجربه هایمان. پس ما یک درکی داریم بر مبنای تجربیات اولیه ای که داشتیم دنیا را درک کردیم. در ذهنمان یک دنیایی برای خودمان ساختیم. اون برداشت شخصی خودمان اینجوری بوده که یک دنیایی در ذهن داریم که مطابق اون دنیای بیرونی می تواند باشد. حالا اگر آنچه در بیرون اتفاق می افتد همواره آن برداشت های ذهنی ما را تایید کند، اون الگوها و ساختارهایی که در ذهن ما شکل گرفته، ما می گوییم اینجا حالت تعادل برقرار است. منظور از این تعادل، تعادل شناختی است. اگر نه، تجربه های بیرونی ما، رویدادهایی که در بیرون اتفاق می افتند این تجربه ی ما را تایید نکنند، تعادل بوجود نمی آید این تعادل به هم می خورد دچار عدم تعادل شناختی می شویم. عدم تعادل شناختی، از لحاظ انگیزشی حالت بدی است، یعنی آدمی دوست ندارد در این حالت باشد. مثل وقتی که یک معمایی مطرح می شود و به آن جواب نمی دهند و ما مدام بدنبال یافتن پاسخ آن هستیم حتی اینقدر اذیت می شویم و تا وقتی اون معما را فردی که مطرح کرده جواب نمی دهد ما ناراحتیم و دوست داریم سریعتر به جواب برسیم. حتی ممکن است بخاطر آن معما بی خواب شویم چون جوابی برای آن معما نداریم. یا آخر سریال ها و فیلم هایی که از یک جایی یهو قطع می شود و زمانی دیگر مثل شبی دیگر یا هفته بعد پیگیری کنیم همین حالتی که مدام در فکرش هستیم چون تعادل شناختی به هم خورده است.

فکر می کنیم برای قهرمان فیلم یا داستان نیمه تمام چه اتفاقی رخ داده است. اینجا عدم تعادل بوجود می آید. حالا پیازه می گوید اگر تجربه های بیرونی ما با برداشت ذهنی ما یا الگوهایی که در ذهن شکل گرفته مطابقت نداشته باشند ما دچار عدم تعادل شناختی می شویم. برای اینکه دوباره این حالت تعادل شناختی بوجود آید باید از مکانیسم سازگاری استفاده شود. پس سازگاری یعنی دمساز



کردن اون تجربه های تازه با اون طرحواره هایی هست که ما در ذهنمان از قبل داریم. سازگاری خیلی امر مهمی است و خیلی مفهوم مهمی است در نظریه پیاژه و دو مولفه دارد که به آن می پردازیم.

جلسه پانزدهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

2- انطباق

سازگاری دو جنبه دارد: 1- جذب

اگر تجربه ای که ما در بیرون داشتیم تجربه ی جدیدی که داشتیم به وسیله ی طرح واره ی موجود تایید شود یک مقداری می تواند تفاوت داشته باشد ولی ما این تجربه را در این طرح روارهای قبلی را جذب می کنیم



این می گوئیم تجربه ی جدید اون رویداد جدید از طریق جذب ما آن را فرا گرفته ایم مثال می زنم خیلی ملموس باشد. یک کودک که برای اولین بار یاد می گیرد دری را که می خواهد باز کند باید به سمت در برود و دستگیره را به پایین فشار دهد و در را هل بدهد این در باز می شود. خوب این طرح واره ی در باز کردن در ذهن این کودک شکل گرفته است. یک الگویی شکل گرفته است. چند بار این کار را تکرار کرده. دیده، دستگیره را به پایین فشار داده در را هل می دهد در باز می شود. حالا با یک دری مواجه شده که درب جدیدی است. آن درب قبلی خودشان نیست. باز هم دوباره می بیند آن دستگیره با آن دستگیره فرق دارد با آن روش قبلی ولی باز هم دستگیره را به پایین بیشتر فشار بدهد درب باز می شود. می گوئیم این تجربه ی جدید از طریق جذب اتفاق افتاده است. یعنی در همان طرح واره های موجود جذب شده. ولی گاهی اوقات این تجربه به قدری جدید است که در داخل آن طرح واره های موجود دیگر جای نمی گیرد. به عنوان مثال تا حالا کودک هر دری دیده دستگیره داشته است. حالا با یک دربی مواجه شده، رفته به جای می بیند اصلا درب دستگیره ندارد، از این دستگیره های گرد دارد. باید با پیچاندن دستگیره باز شود حالا فکر می کند چه طوری



است؟ چه اتفاقی می‌خواهد بی‌افتد؟ اینکه اصلاً دستگیره‌ای در این درب وجود ندارد. یا با یک دربی مواجه می‌شود که به صورت الکتریکی یک نوری باید به درب بخورد تا در باز شود. این‌جا دیگر نمی‌توانیم ما بگوییم بر مبنای همان طرح واره‌های موجود که همه‌ی درب‌ها یک دستگیره دارند به پایین فشار داده می‌شوند و این باید باز شود. کودک مجبور است طرح واره را تغییر دهد. این‌جا دیگر تجربه را تغییر نمی‌دهد. طرح واره را بر مبنای تجربه‌های جدید تغییر داده. اینجا می‌گوییم سازگاری از طریق انطباق افتاده است. ما همواره در دنیا از همان کودکی حالا در دوران کودکی بیشتر ما همواره بین این دوتا مکانیسم داریم تغییر می‌کنیم چون داریم با تجربه‌های جدید مواجه می‌شویم. مکانیسم جذب و انطباق مرتباً دارد اتفاق می‌افتد. یا ما طرح واره‌ها را گسترش می‌دهیم یا آن تجربه‌ها را می‌گذاریم داخل طرح واره‌های موجود. پس با استفاده از این مکانیسم‌هایی که خدمتتان گفتیم، مکانیسم تعادل یابی است. که شامل سازمان و سازگاری می‌شود که آن نظم و قابلیت پیش‌بینی و داشتن ساختار آن سازمان ذهنی ما بود و سازگاری آن تعادل از طریق تعادل بیرونی کسب می‌شود با تجربه‌های بیرون اتفاق می‌افتد. ما همواره در این فرایندها و در این موارد گفته شده داریم دنیا را تجربه می‌کنیم. انسان‌های اولیه هم همین جوری بودند. آیا حتماً باید طرح واره‌های ما منطبق بر واقعیت‌های بیرونی باشد. طرح واره آن چیزی است که ما را به تعادل شناختی می‌رساند ما را راحت می‌کند به سوالات ما جواب می‌دهد. به عنوان مثال در گذشته فکر می‌کردند وقتی ابرها باران می‌آید یا رعد و برق می‌شود می‌گفتند خدایان در آسمان‌ها با هم دعوا می‌کنند و این دعوایشان می‌گفتند سر و صدا همان سر و صدای به هم خوردن ابزار آلات جنگی آنهاست. حالا یکی که پیروز می‌شود و یکی شکست می‌خورد و کسی که شکست می‌خورد شروع می‌کند به گریه کردن و باران می‌آید. تا مدت‌ها آدم با همین نظریه‌ی پیش پا افتاده راحت بودند فکر می‌کردند دنیا را شناختند. دنیای بیرونی را شناختند تا اینکه یکی آمد و گفت این طوری نیست چرا این خدایان مثلاً زمستان دعوا می‌کنند؟ گاهی اوقات برف می‌آید این دیگر چه اتفاقی برای خدایان در آسمان دارد اتفاق می‌افتد؟ این بود که این برداشت‌ها این طرح واره‌های جمعی به هم می‌خورد و آدم‌ها دنبال توجیهات جدیدی می‌گردند برای آن اتفاقات و رویدادهایی که در دنیای بیرون اتفاق می‌افتد. بعد از این اصطلاحات ما در نظریه‌ی پیازه می‌رویم سراغ مراحل رشد شناختی. نظریه‌ی پیازه یک نظریه‌ی مرحله‌ای است. در نظریه‌ی مرحله‌ای چندین مرحله پشت سر هم قرار گرفته‌اند که می‌توانند یک تغییرات، یک تفاوت‌های کمی و کیفی هر مرحله با مرحله‌ی بعد دارد.

مراحل رشد پیازه

1. مرحله‌ی حسی - حرکتی. از هنگام تولد تا یک دو سالگی است
2. مرحله‌ی پیش عملیاتی از دو تا هفت سالگی است
3. مرحله‌ی عملیات عینی از هفت تا یازده سالگی است
4. عملیات صوری یا انتزاعی است که از یازده سالگی و دوازده سالگی به بعد است

کودکان و انسان‌ها همه‌ی این مراحل را طی می‌کنند تا دورانی که بعد از دوازده سالگی به قول پیازه می‌رسند به مرحله‌ی انتزاعی و تفکر آنها مثل تفکر بزرگسالان می‌شود. ما می‌خواهیم ببینیم این مراحل در این مراحل کودکان چه ویژگی‌هایی از لحاظ شناختی دارند. هر مرحله با مرحله‌ی بعد می‌تواند متفاوت باشد.



جلسه شانزدهم درس روانشناسی تربیتی و کاربرد آن:

مرحله اول گفتیم مرحله حسی - حرکتی یک مقداری این مراحل رو بیشتر باز می کنیم. یعنی در هر کدام از این مراحل ویژگی های این افراد چیه؟

مرحله رشد	سن تقریبی	ویژگی ها
حسی - حرکتی	0-2 سالگی	- کسب بقاء شی - توانایی استفاده از حواس و اعمال خود برای درک جهان
پیش عملیات	2-7 سالگی	- خودمداری - جاندارپنداری - ناتوانی در نگهداری ذهنی
عملیات عینی	7-11 سالگی	- درک مفهوم بقاء - طبقه بندی کردن - ردیف کردن - این همانی، جبران، عدم تمرکز، بازگشت پذیری
عملیات صوری	12 سالگی به بعد	- کسب توانایی تفکر بر حسب امور انتزاعی - تسلط بر قوانین منطق صوری - اندیشیدن به موارد احتمالی و فرضی - آرمان گرا و ناسازگار

مرحله اول: در مرحله حسی حرکتی که از از هنگام تولد تا دو سالگی کودکان می توانند از حواسشون استفاده کنند. اسمش هم مشخصه، حسی هست. حواس مختلفشون استفاده کنند یه حرکاتی انجام می دهند و دنیا رو به این وسیله درک می کنند و واکنش هایی هم که نشون می دن بر مبنای همین درکيه که از جهان به دست میارن یعنی خیلی پیچیده نیست هر محرکی اونها رو تحریک کنه واکنشی همون موقع نشون می دن. اینکه دیگه در مورد آینده باشه فکر باشه و خواسته باشن بکنن اینها در نظریه پیازه وجود ندارد. البته یک زیر مرحله هایی هم اینها دارن که لازم نیست اینجا گفته بشه توفیقی که کودکان تو این مرحله به دست میارند اسمش رو گذاشتن بقاء شیء. بقاء شیء به این نکته اشاره می کنده که کودکان قبل از حدود هشت ماهگی، اگر شما یک کودک قبل از هشت ماهگی، هفت ماهگی، این ها تا حدودی تقریبی هستن به تفاوت های فردی یه مقداری بستگی دارن.

قبل از این سن اگر شما یک شیء رو از کودک مخفی کنید به دسته کلیدی دارید به کودک نشون می دید کودک می خواد اون رو بگیره. جلو خود کودک این رو زیر مثلا یک پارچه ای قرار می دیم، تو جیبتون می دارید دیگه دنبالش نمی گرده. قبل از این سن انگار دیگه براش وجود خارجی ندارد اون. ولی اگه بعد از حدود هشت ماهگی شما همین کار را با کودک انجام بدید دیگه داره دنبالش می گرده. داره تو جیبتون می خواد، می دونه که اون هست زیر پارچه رو می خواد کنار بزنه اون شیء خواستنیش رو می خواد برداره میگیرم در اینجا به بقاع شیء رسیده از لحاظ شناختنی این توفیق خیلی مهمیه. خب این درکش هم خیلی سخت بوده برا، چرا این بچه ها دنبال این نمی گردند تا پیازه این مفهوم رو مطرح کرده.

مرحله ی دوم : مرحله پیش عملیاتی در مرحله پیش عملیاتی که از دو تا هفت سالگی به سری ویژگی های خاصی کودکان دارند یعنی بچه ها تقریبا در سنین پیش از دبستان این ویژگی ها رو دارند. اولاً کودکان خودمدارند یا خودمحور یا خودمرکز، بین اینها اصطلاحاتی که ترجمه شده، خودمداری یا خودمحوری کودکان همه دنیا رو از دید خودشون می بینند. خودشون رو مرکز تمام دنیا در این سن می بینند. انگار دنیا داره به خاطر اونها می چرخه ابر و باد و خورشید و فلک به خاطر اون دارند کار می کنند. از کجا می فهمیم کودکان خودمحورند. خودمحوریشون اینه که وقتی خوشون مشکلی دارند فکر می کنند همه دنیا همون مشکل رو داره و وقتی خودش خوشحاله فکر می کنه همه خوشحالند. وقتی خودش چیزی رو می خواد دیگه به عوامل بیرونی کار نداره نصف شب از خواب بیدار شده کیگه بریم پارک. خب چرا بریم پارک الان که موقع نه چون من دیگه دوست دارم برم پارک یا به فصل سردیه مثلا هوای بستنی می کند هر چی میگیرم تو این برفا مثلا بستنی نیست یا مناسب نیست، اون دیگه درک نمی کنه این جوریه میگیرم کودک خودمحوره. این خود محوری تا جایی که پیازه از کودکان می پرسید که چرا خورشید در اومد میگه چون من به اندازه کافی خوابیدم چرا خورشید رفت چون دیگه خسته شدم می خوام بخوابم انگار خورشید هم به فرمان اون داره حرکت می کنه.

یه آزمایش جالبی پیازه انجام داد برای درک خودمحوری کودکان و شاگردان پیازه یه میزی میومدن می چیدن، روی این میز ماکتی قرار داشت که دو طرف این ماکت کوهی بود یک طرف این کوه ماکت یه سری درخت بود یه طرفش مثلا یه خونه ای یه گلپایی چیزای متفاوتی بود. یه تصویری رو خودش این ور میز می نشن این آزمایشگر و از کودک می خواست اون طرف میز بشینه بعد یه تصویری بود از این ور و اون ور میز به کودک می داد می گفت کدوم عکس مال ماکته جالبه کودک نگاه می کرد عکس هایی که خودش الان داشت می دید جدا می کردم می گفت اینها مال این ماکته خب تا اینجا مشکل نیست بعد میومدن جاهاشون رو عوض می کردن آزمایشگر می رفت جای کودک می نشست کودک میمد جای آزمایشگر دوباره همون عکس ها رو می داد می گفت کدوم عکس ها مال این ماکته جالبه اون عکس هایی که قبلا بود الان نمی دید رو جدا می کرد می داد به آزمایشگر می گفت این عکس هایی که دارم می بینم جای دومی اینجا مال ماکته. تا این حد کودکان دنیا رو از دیدگاه خودشون می بینند خیلی از نظر پیازه این یک نوع ناپختگی بود البته نظریه پردازان دیگه ای هستند که بعدا خواهیم گفت تفسیر دیگه ای از این موضوع دارند. در این مرحله کودکان، جاندار پندارند. جاندار پنداری یعنی همه ی اشیاء حتی بیجان را هم جاندار می بینند. می بینیم با عروسکاش صحبت می کنه با وسایلش صحبت می کنه حتی اونها رو مقصر می دونه. دوچرخش چرا من تو مسابقه مثلا با دوستش برنده نشده چون دوچرخش کمکش نکرده دوچرخش رو مقصر می دونه، با کفش هاش صحبت می کنه که کفشهای خوبی داشتم من که برنده شدم. و به خورشید به ماه همه چیز حالت جاندار پنداری اتلاق می کنه. می بینیم برنامه هایی هم برای کودکان تو این سن ساخته میشه عموما اشیاء، جاندارند. حتی تصاویری که برای اون ها ترسیم می کنند داخل این تصاویر چشم گذاشته میشه و حالت دهانی دارند.

خورشیدی که براشون نقاشی میکنند در نظر ما بزرگسالان اینا دیگه خیلی واقعی نیست. ممکنه ناپختگی تلقی کنیم. این ها رو ولی ویژگی کودکان در این سن یکی دیگش جاندار انگاری یا جاندار پنداری همه موجودات بود و شاید جالب ترین نکته و اون موضوع ،



موضوعی که وجود داره کودکان در این سن نگهداری ذهنی ناتوانند، نگه داری ذهنی، ما به نگه داری رو در بالا گفتیم نگه داری شیء یا بقای شیء اینجا نگه داری ها به مقدار متفاوت میشن. در نگه داری ذهنی اگر یک کودک شما نگه داری یعنی اینکه علیرغم اینکه شما در یک چیزی تغییری ایجاد کنید. تغییر ظاهری ایجاد بشه ولی چیزی به اون اضافه نشه یا چیزی از اون کم نشه، ما می گوییم این به نگهداری رسیده مقدارش تغییر نکرده ولی اگه به چیزی رو ظاهرش رو تغییر دادیم و فکر کرد که در مقدار اون و کمیت اون تغییری حاصل نشده می گیم به نگهداری نرسیده. چند تا از مصادق های نگهداری ذهنی رو خدمتون می گم. معروف ترینش نگه داری مایع که حالا به کلیپی هم داریم در دنباله این قسمت خواهیم گذاشت. نگهداری مایع پیازه از کودک می خواست دو تا لیوان هم اندازه رو پر مایع می کرد، پر آب میوه می کرد می گفت کدوم یکیش بیشتر آب داره کودک نگاه می کرد میدید مثل همه، می گفت فرقی ندارند. می گفت اندازه همه اون آب میوه شون، بعد میومد یکی رو می ریخت توی لیوانی که به کم بلند تر بود.

حالا از سر اون لیوان یک مقداری کم میشه کودک دیگه نمی گه که میگه کدوم بیشتر آبمیوه داره. ممکنه کودک به این ور نگاه کنه به بزرگی لیوان نگاه می کنه اینجا دیگه متوجه نمیشه که یا میگه این یا میگه اون بیشتره یا اگه توی ظرف پهنی بریزیم ممکنه به اون پهناش توجه کنه بگه این بیشتر مایع داره اون آبمیوه داره در مقدار هم ما داریم که میان دو تا گلوله خمیری به شکل دایره گرد داشته باشین یکیش رو بیاین لوله ای کنین کودک ممکنه بگه این بیشتر شد مقدار اون مادش بیشتر شد. مثال میزنیم که در زندگی شخصی مون خیلی از این اتفاق ها میافته پدر و مادر رو عموما با بچه هایی مواجه هستنند که شکایت دارن، دو تا بچه اگه پیش دبستانی در به جایی باشن میگه ساندویچ اون بیشتره، میگه هر دو تا به اندازه هست، میگه نه اون بزرگتره بعد ازش ساندویچ رو می گیره به کم لوله ترش می کنه قدش بلندتر میشه همون ساندویچ خودش میگه حالا هم اندازه شدن یا کیکی رو به سه قسمت برای دو تا رو برای اندازه یک داره یکیش رو به سه قسمت تقسیم کرده یکی رو به دو قسمت. کودک میگه اون که سه قسمته اون بیشتر داره بعد کیک خودش رو جلو خودش میای سه قسمت می کنی میگه حالا هم اندازه شدن دیگه گریه و اون ناراحتیش تموم میشه اینا مصادق هایی از نگهداری ذهنی هستنند.

مرحله سوم: (جلسه بعد)